

## بچه‌ترسان‌ها در فرهنگ عامه جویم فارس

سولماز مظفری<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۳/۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۵/۹

### چکیده

دیوها، غول‌ها و لولوهای برخاسته از دنیای دلهره و واهمه، از گذشته تاکنون بخشی از فرهنگ عامه هر سرزمین را دربرگرفته‌اند و از گذشته تاکنون کودکان را از این موهومات و ناشناخته‌ها ترسانده تا دست به کار ناشایستی نزنند. در این مقاله توصیفی و تحلیلی سعی بر این شده به صورت موردی، این بچه‌ترسان‌ها در فرهنگ عامه جویم فارس، به‌عنوان شهری تاریخی، مورد بررسی قرار گیرد و مشابهات این موارد با اسطوره‌ها، قصه‌های پریان و افسانه‌های جهان بیان شود. برخی از این بچه‌ترسان‌ها ریشه در قصه‌های سنتی، اساطیری و افسانه‌ها دارند که به آنها نیز پرداخته شده، پایه‌ها و پیشینه ترس‌های نهادینه‌شده در اذهان مردم جویم بررسی شده‌است. نتایج به دست آمده حاکی از این است که بچه‌ترسان‌های زائیده دنیای تاریکی را می‌توان در سه بخش برخاسته از دنیای ترس، حیوانات ترسناک و اصطلاحات دهشت‌زا بررسی کرد. بسیاری از این ترس‌های القایی، شباهت‌های بسیاری با داستان‌های اسطوره‌ای در دیگر ملل دارند. حضور لولوها، ننه آل، دوالپا، از مابه‌ترو، شوبرک، بچ‌برک، نسناس، مضرت، ننه باد، ننه آردی، بابا غرغرو، دادا ملکا، ننه فولاد زره، دیو، خاله غیلک، بابا لنگ دراز، گرگ زادمحمود، دوجش و بیست انگشت، گوش پشمی، دیگ به سر، غیل، غیل یه چش، پاکشه حوض و توره، بچه‌ترسان‌هایی هستند که بیشترین کارایی را برای زاییدن ترس و تنبیه کودک در بین اهالی جویم فارس داشته‌اند. نتایج نشان می‌دهد بیشترین شباهت‌های بچه‌ترسان‌های جویم با اساطیر و افسانه‌های ایران باستان و یونان بوده، از نظر جنسیت نیز اکثریت مادینه هستند.

<sup>۱</sup> گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران.

کلیدواژه‌ها: بچه‌ترسان، ترس، اسطوره، افسانه، ادبیات عامه، جویم.

#### ۱- مقدمه

بشر امروزی با بشر گذشته تفاوت‌های بسیار دارد؛ هرچندکه در بحران‌هایی که زندگی او را دربرگرفته، مشابهاتی یافت می‌شود. کودکی بشرِ دیروز با ترس‌ها و اضطراب‌هایی همراه بوده که گاه هنوز رنگ و نشان آن را در روح و روان او و پس از او، تا چند نسل، می‌توان مشاهده کرد. ترس‌ها و اضطراب‌هایی که از دنیای تاریکی هم نشأت می‌گیرد؛ دنیای تاریکی که هراس و بیم را در روح و روان او نقش بسته، گاه در زبان امروزی هم، واژه‌های آن به شکل استعاره، کنایه، مجاز و تمثیل خود را نشان می‌دهد.

فرهنگ عامه مملو است از هراس‌ها و ترس‌هایی که نه تنها کودکی بشر، حتی بزرگ‌سالی و کهن‌سالی او را هم نشان گرفته‌است. کابوس‌های بشری که بخشی از فرهنگ عامه را هم دربر می‌گیرد، و این خرافات و باورها و اندیشه‌ها را نشان می‌دهد. بخشی از کابوس‌های کودکان گذشته، لولوهای دنیای تاریکی بودند؛ لولوهایی که از دنیای تاریکی سربرداشته، روح و روان کودک و بزرگ گذشته را خدشه‌دار می‌ساختند. هراس از این لولوها و به قولی، «از ما بهتران»، بخشی را به نام «بچه‌ترسان‌ها» رقم می‌زند.

جن‌ها، دیوها و دروجان‌ها، غول‌ها و هر آن‌چه از دنیای تاریکی برخاسته، ابزاری شده‌اند برای ورود بشر به دنیای ترس. این ترس‌ها در زندگی او اثر گذاشته، گاه سبب می‌شود در گوشه‌ای انزوا اختیار کند و گاه سبب می‌شود راه راستی و ناراستی را دریابد و از ناشایست‌ها دوری گزیند. کودکِ دیروز با این ترس و اضطراب گریبان‌گیر بوده و شاید بتوان گفت هست؛ اما کودک امروزی به سبب دنیای ماشینی و بحران‌های دیگری که او را در بر گرفته، کمتر ترس از این دیوان و غولان دارد. در فرهنگ عامه سرزمین ایران می‌توان ردپای این اسطوره‌ها و افسانه‌ها و گاه قصه‌های پریان را به وضوح یافت. مشابهاتی که گاه این اساطیر و افسانه‌ها در شهرها، روستاها و

شهرستان‌ها دارد، این بایستگی را رقم می‌زند برای زنده نگه داشتن فرهنگ عامه و ادبیات عوام، به این پژوهش دست زد و این زادگانِ دنیایِ واهمه و تاریکی را مورد پژوهش قرار داد.

ادبیات عامه لبریز است از بازی‌ها، سخنان، آداب و رسوم، آیین‌ها و زادگان وهم و خیال بشر دیروزی که به یادگار برای امروز به جا مانده‌اند. در سرزمین ایران، این نوع ادبیات، با گستره ویژه خود برجای مانده‌است. شباهت‌های میان اساطیر ایرانی و دیگر اساطیر و مشابهات افسانه‌ها و قصه‌های سنتی در شکل و هیئت و درون‌مایه و نمادها و کلان‌نمادها، بر کسی پوشیده نیست. اسطوره را عبارت از «روایت یا جلوه‌ای نمادین درباره ایزدان، فرشتگان، موجودات فوق طبیعی و به طور کلی جهان‌شناختی که یک قوم به منظور تفسیر خود از هستی به کار می‌برد» (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۷: ۱۴) دانسته‌اند. سرگذشتی راست و مقدس که در زمانی ازلی رخ داده است. اسطوره را در ردیف حماسه، افسانه و قصه‌های پریان دانسته‌اند؛ اما این مقولات با هم تفاوت‌هایی دارند. گاه می‌توان مشابهات بسیاری میان شخصیت‌ها و افراد اسطوره، قصه‌های پریان و افسانه‌های ملل یافت. این انواع، سازه‌های مهم فرهنگ بشری و ادبیات عامه قلمداد می‌شوند و توجه به این بن‌مایه‌های اساسی فرهنگ بشری، حفظ فرهنگ و ادبیات عامه را رقم می‌زند. توجه به برخی سازه‌های این اساطیر و افسانه‌ها، به گستردگی ادبیات کودک و نوجوان هم مدد می‌رساند. حضور کودک در اسطوره‌ها، افسانه‌ها و قصه‌های پریان به وضوح مشهود است؛ هرچند که در برخی از اساطیر از کودکان نفرت داشتند. «اورانوس از کودکان خود نفرت داشت. هر کودک را پس از زاده شدن در زیرزمین زندانی و آنان را از روشنائی محروم می‌کرد» (پینست، ۱۳۸۰: ۱۴)؛ اما همین مساله هم نشان از حضور کودک در اسطوره دارد. در قصه‌های گذشتگان همچون «ماهیگیر و دیو» از «هزار و یک شب»، «جک غول‌کش»، «قصه‌های جن در بطری» نوشته برادران گریم، «زیبا و هیولا»، «بز بز قندی»، «هنسل و گرتل»، «سیندرلا»، «کلاه قرمزی»،

«سفید-برفی و هفت کوتوله»، «راپونزل»، «پرنده راسو» و «زیبای خفته» رگه‌هایی عمیق از حضور جادو، ترس و واهمه دوران کودکی، غول‌ها و جن‌ها و موجودات موهوم و خیالی مشاهده می‌شود که ترس و اضطراب را به اذهان کودکان مخاطب وارد می‌سازد. بسیاری از این افسانه‌ها و اسطوره‌ها و بیشتر قصه‌های پریان، در فرهنگ عامه حضور پررنگ دارند و نشان دادن آنها به صورت مکتوب یا پویانمایی، همچنان با بشر امروزی همراه است. این «بچه‌ترسان‌ها» که بیشتر با بشر دیروزی همراه بوده و بخشی از آنها به زندگی امروزی هم کشیده شده، بخشی از ادب عامه را در برمی‌گیرد که البته به سبب بحران‌های خاص دنیای امروزی، به شکل دیگری در بازی‌های رایانه‌ای خود را نشان می‌دهد.

در این مقاله توصیفی و تحلیلی سعی بر این است با توجه به این که جویم، شهری است با پیشینه‌ای کهن در استان فارس، به ادبیات عامه جاری در این مکان تاریخی، پرداخت و حضور بچه‌ترسان‌ها در میان اهالی آن و مشابهات میان آنها با اساطیر و افسانه‌های ملل دیگر، مورد بررسی قرار گیرد. پژوهشگر در صدد است به این پرسش پاسخ دهد که بچه‌ترسان‌ها با چگونه نمودی میان مردم از گذشته تاکنون رایج بوده‌اند و چه مشابهاتی با اساطیر و افسانه‌های ملل دیگر دارند؟

## ۲- پیشینه پژوهش

در تبیین پیشینه این پژوهش گفتنی است در کتاب‌های مرتبط با ادبیات عوام، به صورت گذرا و اجمالی به بچه‌ترسان‌ها اشاراتی شده است؛ اما تنها مقاله‌ای که به بچه‌ترسان‌ها و معرفی آنها پرداخته، مقاله «بچه‌ترسان‌ها در فرهنگ عامه استان هرمزگان» (۱۴۰۰) پژوهش خدادادزاده و رادفر است که سعی بر این شده تا نقبی برپایه شهودی و علمی درباره برخی از داده‌های بومی هرمزگان بزند و پایه‌ها و پیشینه ترس‌های نهادینه‌شده هرمزگانی‌ها را بررسی کند. در کتاب‌هایی که درباره ادبیات عامیانه و فرهنگ و رسوم استان‌ها نوشته شده، تنها به نام برخی از این بچه‌ترسان‌ها بسنده کرده‌اند. درباره مسائل اقتصادی، جغرافیایی و واژگان و

ضرب‌المثل‌های رایج در جویم و مکان‌های تاریخی، منابعی مشاهده شد: جغرافیای عمومی بخش جویم (۱۳۷۶)، جویم، شهر صالحان (۱۳۷۵)، بخش جویم؛ نگین سبز لارستان (۱۳۸۳) و شاعران بخش جویم (۱۳۸۰) نوشته کرامت‌الله تقوی، واژگان و ضرب‌المثل‌های شهر جویم (۱۳۹۸) و یادمانده‌ها از دیار و هم‌یاران (۱۴۰۲) نوشته غلامرضا لاری و ...؛ اما درباره بچه ترسان‌ها و زادگان دنیای تاریکی که ترس و واهمه را در کودکان و اهالی جویم، رقم می‌زند، اثر منسجمی مشاهده نشد. به نظر می‌رسد این پژوهش، نخستین جستار پژوهشی مدون درباره حضور بچه ترسان‌ها در جویم فارس و تشابهات و ریشه آنها در اساطیر، افسانه‌ها و قصه‌های پریان، از گذشته تاکنون، باشد. درباره اساطیر و قصه‌های گذشتگان نیز، کتاب‌ها و مقالات بسیاری نوشته شده که برخی از آنها به عنوان منبع قرار گرفته است.

### ۳- روش پژوهش

داده‌های پژوهشی این مقاله توصیفی و تحلیلی به شیوه کتاب‌خانه‌ای و میدانی گردآوری شده است. اطلاعات درباره بچه ترسان‌ها، به شیوه پرس‌وجو به دست آمده است و برخی از کتاب‌ها که درباره فرهنگ عامه جویم نوشته شده، مورد مطالعه قرار گرفته است. با تطبیق و ریشه‌یابی تشابهات اساطیر و افسانه‌های سرزمین‌های مختلف، شباهت‌ها و مفارقات میان بچه ترسان‌ها و اسطوره‌ها و افسانه‌ها یافت گردید. بچه ترسان‌ها در سه دسته موضوعی موجودات برخاسته از دنیای تاریکی، حیوانات ترسناک و اصطلاحات برخاسته از دنیای ترس، طبقه‌بندی، توصیف و مورد تحلیل و ریشه‌یابی قرار گرفت.

### ۴- اهمیت و ضرورت پژوهش

با توجه به مسائلی از جمله مهاجرت افراد به کشورها و شهرهای دیگر، بی‌توجهی بسیاری از جوانان به آداب و رسوم سنتی و کهن، بی‌رنگ و گاه کم‌رنگ شدن آداب و رسوم و گرایش به شهر و آداب شهرنشینی، این مساله شایسته و بایسته است برای حفظ ادبیات عامه و افسانه‌ها و قصه‌های گذشتگان و توجه به اسطوره‌های

برخاسته از اذهان بشری، فرهنگ عامه مورد پژوهش قرار گیرد و ذخیره شود. این اهداف به صورت کلی، سبب گردید که پژوهشگر، به معرفی و تحلیل بچه‌ترسان‌ها در زادگاه خود بپردازد. بچه‌ترسان‌ها برخاسته از دنیای فکری مردم یک سرزمین هستند که در جویم فارس هم در ذهن و فکر اهالی حضور دارد؛ هرچند که این موجودات موهوم و خیالی ترس و اضطراب را با خود همراه دارند و بزرگ‌ترها برای دور کردن فرزندان خود از ناپسندها و ضد ارزش‌ها و کارهای ناشایست، آنها را بر زبان می‌رانند، بخشی از فرهنگ و تفکر رایج مردمی شده‌اند و گاه مشاهده می‌شود که مردم حضور آنها را واقعی قلمداد می‌کنند و در دنیای امروزی هم به وجودشان باور دارند. بچه‌ترسان‌ها مختص یک زمان و یک مکان نیستند و با پژوهشی گسترده این مساله مشهود است که در تمامی اعصار و ازمه این مساله در باور و اندیشه مردم رواج داشته؛ در بسیاری از موارد هم باهم شباهاتی دارند و بسیاری از این باورها هم‌گون و هم‌خویشکار هستند. با توجه به بایستگی حفظ میراث مردمی و فرهنگ عامه، بازگویی این مساله هم بخشی از اندیشه بشری به شمار می‌آید؛ حتی تفاوت دنیای کودکی گذشته و دنیای کودکی قرن بیستمی و پس از آن را نشان می‌دهد. تربیت و آموزش کودک و مواجهه او با ترس‌ها و بحران‌های پیرامون وی نیز با گذری به کودک پیش از قرن بیستم و پس از آن، یافت می‌شود.

#### ۴- بحث و بررسی

##### ۴-۱- معرفی جویم

جویم، شهری در جنوب استان فارس است که جغرافی‌نویسان مسلمان تا سده چهارم هجری در آثار خود، آن را به صورت «جُویم ابی احمد» ثبت کرده‌اند. جویم در شمال باختر لار واقع گردیده است و «از شمال به شهرستان جهرم، شمال غرب به شهرستان قیر و کارزین، از خاور به شهرستان زرین دشت و از جنوب به اوز، محدود می‌شود» (عیفی، ۱۳۹۶: ۱۲۸) «جویم» از دو کلمه «جو» و «یم» تشکیل شده است؛ «جو» به معنای «جویبار» و «یم» به معنای «دریا» است. بنا بر مستندات تاریخی در

گذشته‌های بسیار دور، استخرهای آب راکد، چشمه‌ها و جویبارهای خروشان، رودها و رودخانه‌های دایمی و پُر آب و دریاچه‌های کوچک و بزرگ آن را فراگرفته، در مرغزارهای نزه و جنگل‌های سرسبز آن، وحوش گوناگون از جمله شیر زندگی می‌کرده است (تقوی، ۱۳۷۵: ۲۴). شاید اطلاق اصطلاح «جویم» به این محل به این سبب باشد.

از سوی دیگر «به موجب قصه‌ای که در کتاب بُندِ هِشَن مذکور است در زمان پادشاه داستانی تخمورب (طهمورث) نام، جماعتی سوار گاو عجیب‌الخلقه موسوم به سر سائوخ شده، از کشور خونیرس به شش کشور دیگر سفر کردند و جز به این وسیله کسی نمی‌توانست به آن شش کشور برود. شبی در میان اقیانوس چنین اتفاق افتاد که باد سه آتشی که بر پشت گاو روشن بود، به آب افکند؛ اما آتش‌ها مانند سه موجود زنده در مکان سابق خود بر پشت گاو مجدداً رویدند و هوا را روشن کردند. یم **Yim** (جم) که جانشین تخمورب شد، بر فراز کوه خورمند خوارزم، آتشکده‌ای بنا کرد و آتش فرنیغ را در آن جای داد، آن‌گاه این آتش به دستور جم یا یم به شهر کاریان (در نزدیکی جویم) انتقال یافت. از این‌رو، شاید قرابت اسم پادشاه مزبور با کلمه جویم ... بی‌ارتباط و دور از ذهن نباشد (همو: ۲۴-۲۵ به نقل از معین، ۱۳۳۸: ۳۰۸/ مزدیسنا و ادب پارسی، ج ۱). شهرستان جویم در مسیر تجارت جاده ابریشم بوده، در برخی از سفرنامه‌های اروپاییان از چهارصد سال قبل به آن اشاره شده است (لاری، ۱۳۹۸: ۷). مردم این شهر با اکثریتی شیعه‌مذهب و فارسی‌زبان، با ۸۰۱۰ نفر جمعیت، با زبان اصیل فارسی و به گویش دری سخن می‌گویند. «سخن گفتن به زبان فارسی دری از ویژگی‌های این منطقه است؛ چرا که در سراسر ایران فقط شماری از شهرها به این گویش سخن می‌گویند. البته با گذشت زمان واژگان، مفردات، ضمائر و افعال متعددی از زبان‌ها و گویش‌های دیگری مانند شبانکاره‌ای، بلوچی، کردی، ترکمنی، عربی، هندی، تاجیکی، ازبکی، انگلیسی، هلندی و پرتغالی وارد این زبان شده است. با این وجود بیشتر واژه‌ها از زبان اصیل دری و پهلوی است» (تقوی، ۱۳۸۷:

۷۹). مردم شهر جویم به‌طور کامل پیرو شیعه دوازده امامی هستند. نژاد مردم منطقه آریایی است؛ «هرچند در قرن‌های نخستین اسلامی، دوره صفوی و دوره پهلوی اول ترکیب نژادی با مهاجرت‌های اختیاری یا اجباری دچار تغییرات تدریجی شده‌است؛ به‌طور مثال، در زمان رضاخان پهلوی ایلات عرب خمسه در روستاهای اطراف جویم مانند منصورآباد، فرشته‌جان، چاه‌گری و حسن‌آباد مرگماری تخته‌قاپو شدند» (تقوی، ۱۳۸۸: ۶۱۲).

این شهرستان، دارای آثار تاریخی نیز هست؛ از جمله: آب انبار قطب آباد (بازمانده از دوره صفوی)، آسیاب آبی شاهی (بازمانده از دوره صفوی)، بقعه سیدابو‌احمد جویمی (دوره قاجار)، تمب گندمی (بازمانده از دوره ساسانی)، تل فرشته جان (بازمانده از ساسانی)، حمام قطب آباد (بازمانده از دوره صفوی)، تل احمد محمودی (سده نخستین اسلامی)، بقعه سید تاج‌الدین منصور هاشمی جویمی (سده نهم هجری)، بقعه شاه احمد خاموش (از دوره ایلخانی)، بقعه شیخ اسماعیل جویمی (مربوط به قرون میانه اسلامی)، قلعه بل جویم (ساسانی)، قلعه دراز چاه گزی (بازمانده از دوره اشکانی)، کاروان‌سرای خواجه ابوالحسن (از دوره زند)، کاروان‌سرای رضاقلی خان (از دوره قاجار)، کاروان‌سرای شترخانه و صفی قلی (از دوره صفوی)، مسجد جامع (از دوره صفوی) و ... . آتشکده آذر‌نَبغ نیز در کاریان در حوالی جویم قرار دارد که یکی از سه آتشکده مشهور است. شهر جویم در تاریخ ۱۳۸۷/۰۸/۱۵ به استناد نامه شماره ۸۷۲/۵۳/۲۰۰ مدیر کل حفظ و احیای بافت‌های تاریخی میراث فرهنگی کشور، به‌عنوان یکی از نه شهر تاریخی استان فارس به ثبت رسیده است.

#### ۴-۲- بچه‌ترسان‌ها در دنیای اندیشه جویم

الف) موجوداتی برخاسته از دنیای تاریکی

دنیای تاریکی و هراس، شب، کابوس‌هایی سراسر آشفتگی و دل‌پریشی در خود می‌پرورد. شب در دنیای افسانه‌ها و جهان اساطیر، با نمادهای بسیاری نمود یافته است. «برای یونانیان، شب (نوکس) دختر کائوس و مادر آسمان (اورانوس) و

زمین (گایا) بود. شب شامل خواب و مرگ، رویاها و نگرانی‌ها، نوازش و فریب می‌شد. شب اغلب به اراده خدایان طولانی می‌شد؛ زیرا خدایان گاه خورشید و ماه را متوقف می‌کردند تا ماموریتی را بهتر انجام دهند. شب آسمان را در می‌نوردید، پیچیده در حجابی تاریک، سوار بر ارابه‌ای که با چهار اسب سیاه کشیده می‌شد و دخترانش فوریاها و پارکاها ملازمان او بودند» (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۵ / ج ۴: ۲۹). شب در اساطیر ایران باستان هم جولانگاه اهریمن و زادگان اوست. در دیگر اساطیر و داستان‌های افسانه‌ای هم جادو و جادوگران آن را عرصه کار خود قرار می‌دهند و کابوس‌ها و دیوان، افکار سیاه را به هم می‌زنند. بچه ترسان‌های عامه هم در شب دست به کار می‌شوند و اعمال منفور و منزجرکننده‌شان را نشان می‌دهند. بچه ترسان‌ها از شب زاده می‌شوند و در شب و تاریکی زندگی تاری خود را رقم می‌زنند تا بیش از پیش، مورد لعن و نفرین کودکان قرار گیرند.

گفتنی است بسیاری از بچه ترسان‌ها مادینه هستند و با شکل‌هایی موخش و دهشت‌زا، توصیف می‌شوند. در میان اساطیر و قصه‌های پریان، جادوها و جادوگرها بیشتر با جنسیت مادینه نمود می‌یابند و اهریمن و عفریته‌ها نیز با توصیفات زنانه همراه هستند. در میان اساطیر، می‌توان به اساطیر آزتکی اشاره‌ای کرد که تاریکی را رقم می‌زنند. «[تسی-تسی-میمه ترسناک، شیاطین سماوی تاریکی‌اند که همواره جهانی را به ویرانی تهدید می‌کنند. شیاطین شب غالباً مونث‌اند و همه‌روزه، شامگاهان و صبحگاهان، در هیئت ستارگان با خورشید نبرد می‌کنند]» (توب، ۱۳۷۵: ۵۵). در میان بچه ترسان‌های ذهن مردم جویم، هم بیشترین، مادینه هستند.

#### ۱- آل / ننه-آل

بارتولمه ریشه آل را در اوستا **aurusha** (= سفید)، در سانسکریت **arusa** (= سرخ رنگ) و در ترجمه و تفسیر پهلوی **arus** (= سفید) می‌داند. فره‌وشی نوشته که واژه «ارتای» یا «اردای» بنا بر قواعد زبان‌شناسی، می‌تواند تبدیل به آل شود. در فرهنگ‌های فارسی، آل را سرخ نیم‌رنگ معنی کرده، نوشته‌اند: موجودی

افسانه‌ای و دیوی مادینه و نام بیماری و درختی ... است... در طبری کهن به معنی سبز و در طبری نو(مازندرانی) به معنی سرخ کم‌رنگ است... آلك (= آل‌ها) در خرافات ارمنی به ارواح پلید مادینه‌ای اطلاق می‌شود که دشمن زنان تازه‌زا و نوزادان و جوانان می‌شود. قدما، آلك را با موهایی از مار، ناخن‌هایی از مس و دندان‌های گراز، مجسم کرده‌اند و هم‌چنین اعتقاد داشتند که آل‌ها با مردان کاری ندارند» (کتیرایی، ۱۳۴۸: ۲۷۲).

در کتاب هفتم دینکرد به نخستین روزهای زادن زرتشت و آمدن دیوان برای ربودنش اشاره می‌شود که هفت جهی‌ا (هفت مادینه‌دیو پتیاره) در اطراف نوزاد گرد آمده بودند. شاید در همین راستاست که در «صد در نثر و صد در بندهشن» عنوان شده: «چون فرزند از مادر جدا شود، سه شبانه‌روز چراغ باید افروخت تا دیوان و دروجان گزند و زبانی نتوانند کردن و تنها گذاردن کودک را در نخستین ۴۰ روز زایش به سبب زیان دادن از دیوان شایسته نمی‌دانند» (انصاری، ۱۹۰۹: ۱۵). در اوستا هم به این مساله اشاره شده: «... هم اکنون زرتشت آشون در خانه پوروشسب زاده شد. چگونه کشتن او را دست بزنیم؟ هستی او، خود رزم‌افزاری است دیوافگن... دیوان تبهکار بدسرشت دویندن و گریختند. دیوان تبهکار بدسرشت به ژرفای تاریکی به دوزخ سهمناک گریختند» (دوستخواه، ۱۳۷۱/ ج ۲: ۸۷۴). در میان اساطیر آشور و بابل هم، لاماسو (Lamassu) شیطان‌زنی بود که مولد مرگ و میر کودکان بود (هینتس، ۱۳۷۱: ۷۴).

آل (المستی / البستی) در آسیای مرکزی «به شکل عجوزه‌ای زشت که پستان‌های آویزان دارد [و] روی شانه‌اش کیسه پشمی آویخته است، تصور می‌شود که در این خورجین، قلب و جگر قربانیان را حمل می‌کند» (خدادادزاده و رادفر، ۱۴۰۰: ۱۷۸). به باور جویمی‌های قدیم، این موجود به شکل پیرزن بدترکیبی تصور می‌شد که فقط سراغ زائوها و نوزادها می‌آمد و از اشیای فلزی می‌ترسید؛ [بنابراین] در کنار زائو، وسایلی مانند قیچی، چاقو یا نعل آهن‌ربا قرار می‌دادند و با نیل در اتاق زائو

علامتی رسم می‌کردند (لاری، ۱۴۰۲: ۶۶۲)؛ اما برای ترساندن بچه‌های بهانه‌گیر، از اصطلاح «ننه ۲ آل» بیشتر استفاده می‌کردند. ننه آل را پیرزنی سرخ‌مو با موهایی بلند که بر زمین کشیده می‌شد، تصور می‌کردند که تا جگر زائو را در آب نینداخته، زن زنده می‌ماند؛ اما اگر جگر را در آب بیندازد، زن می‌میرد. برای ترساندن بچه‌های بازیگوش، از این نام استفاده می‌کردند. برخی از اهالی بر این باورند که نیاکانشان ننه آل را به چشم دیده‌اند و او به آنها گفته تا هفت نسل از آزار و اذیت آل و مادرش در امان هستند.

## ۲-لولو

لولو موجودی خیالی برای ترساندن کودکان بازیگوش در صورت بدرفتاری یا غذا نخوردن بود و شکل خاصی برایش تعریف نشده‌است. در حقیقت واژه لولو، واژه‌ای فرانسوی به معنی گرگ است: «للو». در اروپا رسم بر این است که مردم، کودکان خود را از گرگ بترسانند و ایرانیانی که دوره قاجار به اروپا رفتند، بعد از بازگشت، کودکان خود را به سنت اروپا از گرگ می‌ترساندند و به تدریج واژه «للو» به «لولو» تبدیل شد (لاری، ۱۴۰۲: ۶۶۲). شوالیه و گبران نوشته‌اند: «لامیاها موجوداتی افسانه‌ای بودند که یونانیان برای ترساندن بچه‌ها از آنها استفاده می‌کردند. لامیا بسیار زیبا بود و مورد علاقه زئوس قرار گرفت؛ اما هرا، همسر زئوس، از حسادت او را تعقیب کرد و تمام فرزندان او را به کشتن داد. لامیا در غاری پناه گرفت و از روی حسادت با مادران، فرزندان آنها را دنبال می‌کرد و آنها را به چنگ می‌آورد و از هم می‌درید. لامیا نماد حسادت زنان بی‌فرزند است. او هرگز نمی‌توانست بخوابد، دائماً در کمین بود. زئوس از روی ترحم، به او امکان داد به میل خود چشمانش را برکند و دوباره برجا بگذارد. از آن پس او توانست طعم خواب را بچشد. نام لامیا به عفریته‌هایی داده شد که خردسالان را تعقیب می‌کردند تا خونشان را بمکند. آنها «لولوخورخوره» و خون‌آشام بودند» (شوالیه و گبران، ۱۳۸۷: ۱۱). لولو تجسمی بی‌شکل و هیئت از هراس و وحشت است. گفته شده ممکن است افسانه لولو از اسکاتلند برگرفته

شده باشد. در اسکا تلند از موجوداتی مانند بوگل-ها و بوگارت-ها نام برده شده است. خوردن بچه هم در اساطیر و افسانه‌ها بسیار آمده است. کرونوس فرزندان را به سبب پیشگویی که برایش می‌شود، می‌خورد (ن.ک. ویلکینسون، ۱۴۰۱: ۱۷). در اساطیر آفریقای جنوبی هم، یکی از موجودات بدنهاد «آیخا موکسای» است که آدم-خواری می‌کند و شکل انسان است؛ اما چشم-هایش در پاهایش است (همو: ۲۷۱).

اصطلاح لولو خورخوره هم بین مردم جویم رایج بوده است. کودکانی که از غذا خوردن سرپیچی می‌کردند، با این اصطلاح ترسانده می‌شدند. خورخوره به معنای بسیار خوار است. هنوز این اصطلاح میان اهالی جویم، رایج است.

### ۳- دادا ملاکا (اچمی) / دده ملکو (لاری)

«دده ملکو / دادا ملائکه / داد و ملائکه» را هم نوعی موجود ترسناک برمی‌شمردند که برای برحذر داشتن کودکان از نزدیکی به چاه و برکه به کار می‌بردند. به سبب آب-انبارها و برکه‌های بسیار در جویم، کودکان از این موجود موهوم و افسانه‌ای که زنی است با دست‌های دراز و ته چاه، آب-انبار و برکه به سر می‌برد، ترسانده می‌شدند. لاری می‌نویسد: «تصویر موج-برداری که برابر انعکاس نور به آب در سقف حوض خانه یا برکه ایجاد می‌شد، نمادی از داد و ملائکه بود» (لاری، ۱۴۰۲: ۶۶۲) با توجه به این که دادا ملائکه را در آب متصور می‌شوند، می‌توان او را به اوندین-ها (Ondines) در اساطیر ژرمن و اسکاندیناو و نومفاها در اساطیر یونانی-رومی، همسان دانست. در افسانه‌ای آمده: «اوندین-ها گیسوان سبز زنگاری دارند و با دل فریبی سطح آب-ها را رنگ می‌زنند؛ اوندین-ها زیبا و گاه بدنهاد و سنگدل هستند، لذت می‌برند از این که ماهی-گیری یا سلحشوری خوش-سیما را که از نزدیک دریاچه می‌گذرد، نزدیک خود بکشند و آنها را بربایند» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸/ ج ۱: ۲۹۳).

### ۴- خفتوک (Kheftook)

موجودی خیالی است که شب‌ها قصد خفه کردن افراد در خواب دارد. شب هنگام بر بدن انسان چیره می‌شود و تمام بدن را در اختیار می‌گیرد و قفل می‌کند. در این حالت انسان فقط نظاره‌گر ناتوانی خود است. ترسی بدون دلیل وجود انسان را در بر می‌گیرد و انسان توان کوچک‌ترین واکنشی نسبت به این ترس ندارد. به عقیده عوام، در تاریکی و به‌خصوص زیر درخت‌ها و باغ می‌گردد و کسی را که در زیر درخت خفته باشد، به خفقان می‌افکند. برخی معتقدند در صورتی که بتوان گلو و دماغ خوتوک را گرفت، می‌توان هر آرزویی کرد تا خوتوک آن را برآورده کند» (داوری، ۱۳۹۹: ۲۱). هرچند که در بندرعباس به او خوتوک گفته می‌شود، در جویم و اطراف خفتوک نامیده شده است.

#### ۵- بچه‌برک / بچه‌برک (Bacheh barak)

بچه‌برک هم در دل تاریکی زندگی می‌کرد. اگر کودکی گریه بسیار می‌کرد یا بهانه چیزی را می‌گرفت یا می‌خواست بی‌موقع از خانه خارج شود، ازار تهدید و ارباب او برای دست برداشتن از گریه و بهانه‌گیری، وجود بچه‌برک بود. البته گاه به کولی‌هایی که به جویم وارد می‌شدند، به سبب شکل و شمایلی که داشتند و برای خود ساخته بودند، بچه‌برک می‌گفتند. گاه برای ترساندن کودک از این‌که در خانه را به روی بیگانه و غیر نگشاید، حضور بچه‌برک را اعلام می‌کردند. بچه‌برک با شمایلی انسانی توصیف می‌شود؛ اما در عین حال گفته می‌شد که توبره‌ای با خود دارد و جگر آدمی را بیرون می‌آورد و به سیخ می‌کشد و می‌خورد. الله‌مراد حسنی می‌گوید: «بچه‌برک، بچه را دزدیده، به کسی می‌دهد که مبتلا به بیماری غُج است. بیماری غُج را همان کم‌خونی یا دیابت دانسته‌اند. در گذشته، هنگام خواب مادرها دست کودک را به چارقشانشان می‌بستند تا اگر بچه‌برک به قصد بردن فرزندشان آمد، متوجه شوند». این هم دلیلی دیگر بر این بود که والدین از حرکات شبانه کودکشان آگاه شوند.

در میان اساطیر یونان، هارپی با پیکر پرنده و کله زن، رباینده روح هاست (خدادادزاده و دادفر، ۱۴۰۰: ۱۷۸). در قصه‌های پریان نیز می‌توان ربایندگان کودکان را دنبال کرد.

بحث «جگر خوردن» نیز در بسیاری از اساطیر و افسانه‌ها مشاهده می‌شود. در قوم سامی و عرب، جگر دشمن را بیرون آوردن و خوردن، نشان از غلبه کردن و پیروزی بود. در چهره منفور هندجگرخوار می‌توان این مورد را مشاهده کرد.

## ۶- دوالپا (Davalpa)

موجودات نیمه‌انسانی و نیمه‌حیوانی، در افسانه‌ها و اساطیر بسیار زیاد دیده می‌شوند. این موجودات گاه دارای قداست هستند؛ همان‌گونه که در اساطیر مصر بسیار دیده می‌شود و گاه با چهره‌ای انکر و هیبتی موخش، هراس را به دل بشر انداخته‌اند. توفون (Typhon) در اساطیر یونان، «غولی زاده خشم هرا، نیمه‌بشر و نیمه‌حیوان است و به جای انگشت، صد سر ازدها دارد و از ناف تا پاشنه پایش افعی حلقه زده» (شوالیه و گریبان، ۱۳۷۸: ۳۷۸) است؛ مینوتور هم موجودی نیمه‌گاو و نیمه‌انسان بود که به دست تیره (Theseus) کشته شد (بتلهایم، ۱۳۹۲: ۵۰). اکیدنا (Echidna)، غولی با بدن زنانه که به جای پا، دم مار دارد و به افعی تشبیه شده (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۸: ۲۱۹) که فقط غول‌های وحشتناک به دنیا می‌آورد؛ ابوالهول مصری (اسفینکس) با سر انسان و بدن شیر (همو، ۱۳۸۵: ۱۱) کنتاوروس‌ها (Centaures) یا قنطوریس‌ها، موجودات غول‌آسای اساطیر یونان با سر، بازوان و نیم‌تنه انسان و پشت و پاهای اسب (همو، ۱۳۸۵: ج ۴: ۶۱۴؛ بتلهایم، ۱۳۹۲) توصیف شده‌اند که در جنگل‌ها و کوه‌های آرکادیا و تسالیا می‌زیستند، گوشت خام می‌خوردند و انسان‌ها را می‌ربودند و به بی‌شعوری و مهارناپذیری و وحشی‌گری هم شهره بودند. در تعریف ضحاک، شاه ماردوش، در اوستا آمده: «آزی‌دهاک سه‌پوزه سه‌کله شش‌چشم، آن دارنده هزار [گونه] چالاک، آن دیو بسیار زورمند دروج، آن دُرُوند آسیب‌رسان جهان و آن زورمندترین دروجی که اهریمن برای تباه کردن جهان آشه، به پتیارگی در جهان استومند بیافرید» (دوستخواه، ۱۳۷۱: ۳۰۳). در میان اساطیر اهریمنی و اهورایی، تنها اساطیر و موجودات زاده بدی نیستند که به شکل‌های عجیب به تصویر کشیده شده‌اند. موجودی در اوستا به نام

«خَر» نام برده شده که تنها یک بار از او گفته می‌شود. در بندهشن در توصیفش آمده: «جانوری است سه پا با تنی سفید و شش چشم و نه پوزه و دو گوش و یک شاخ زرین که هزار شاخ دیگری از آن رویده است و با آن جانوران اهریمنی را نابود می‌کند» (همو: ۹۷۲، به نقل از بندهشن، بخش ۱۹). تیشتر هم در نبرد با خرفستران به سه پیکر تبدیل می‌شود: «مرد پیکر، گاو پیکر و اسب پیکر» (بهار، ۱۳۹۳: ۱۲۱). در خدایان ودایی هم، اورنه (Urana) دارای ۹۹ بازو است و «ویشوروپه» (Visvarupa) سه سر و شش چشم دارد (همو: ۴۷۰). کادی (Kadi)، ایزد آشور و بابل، هم ماری بود که گاه نیم تنه انسانی داشت (ژیران و ک. دلاپورت، ۱۳۷۵: ۸۷). در بین اساطیر ژاپن هم، «تنگو، به هیات نیمه انسان و نیمه پرنده، بال دار، دارای منقار یا بینی بلند، به رنگ سرخ و غالباً ردایی بر تن و کلاه‌ی کوچک و سیاه بر سر دارد» (پیگوت، ۱۳۷۳: ۱۰۶). ساتیر، کتاتور و زن‌ماهی هم از دیگر اساطیر نسل‌های دو رگه (ویلکینسون، ۱۴۰۱: ۳۲) دانسته شده‌اند. در افسانه پرسئوس، گرایا سه خواهرند که با داشتن یک چشم و یک دندان مشترک از غار گورگون‌ها محافظت می‌کردند (همو: ۵۴). در اساطیر آفریقا نیز، هوروس، اغلب مانند یک شاهین یا شخصیت انسانی با سر شاهین یا بچه‌ای تصویر می‌شود (همو: ۲۴۱). در آیین هندو، برهما، خدای آفرینش، پنج دست و چهار سر داشت که شیوا یکی از سرها را برید (بهنام، ۱۳۹۰: ۵۶). بسیاری از خدایان و ایزدبانوان مصری هم به شکل نیمه انسان-نیمه حیوان بودند: خپری (Khepri) به شکل انسان با چهره سوسک یا سر سوسک؛ رع مردی با سر شاهین، نوت (Nut) از ایزدان نه گانه مصر باستان، با پیکر ماده گاو، ایسیس (Isis) به صورت یک زن با یک دیسک خورشید در بین شاخ‌های گاو بر سر؛ آنویس (Anubis) با سر شغال یا سگ وحشی، توت (Thoth) میمونی با سر سگ؛ ث مردی با سر لک‌لک و هورس (Horus) خدای قوش سر.

دوالپا نیز موجودی است خیالی مانند غول و دیو که به باور مردم پاهای دراز دارد. اگر دوالپا بر پشت کسی سوار شود، پاهای خود را به دور او حلقه خواهد کرد و به آسانی

از او جدا نخواهد شد. این موجود در بیشه‌ها و کنار رودخانه‌ها زندگی می‌کند و سعی‌اش بر آن است که به بهانه‌هایی از قبیل ناتوانی و پیری و غیره بر انسان سوار شود و وقتی سوار شد، حتی اگر انسان به حال نزع بیفتد، او را رها نمی‌کند و راه رهایی از او فرو کردن جوال‌دوز در تن اوست (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۱۰۴۵). دوالپا تنه انسان دارد و پاهایش مانند تسمه دراز و پیچیده‌اند (خدادادزاده و رادفر، ۱۴۰۰: ۲۰۱). هدایت می‌نویسد: «دوالپا، پیرمردی است که دم جاده نشسته، گریه می‌کند و هر رهگذری که می‌رسد، به او التماس کرده، می‌گوید: «مرا کول بگیر، از روی نهر آب رد کن» هرکس او را کول بکند، یک مرتبه سه ذرع پا مثال مار، از شکمش درآمد، دور آن کس می‌پیچد و با دست‌هایش محکم او را گرفته، فرمان می‌دهد: «کار بکن، بده به من» برای این‌که از شر او آسوده بشوند، باید او را مست کرد (هدایت، ۱۳۳۴: ۱۷۶). معمولاً افرادی که گوزپشت هستند، در جویم گفته می‌شود به دوالپا سواری داده‌اند و قوز درآورده‌اند. در گذشته، اگر کودکی هم‌پای والدین حرکت نمی‌کرد و آهسته قدم برمی‌داشت، از دوالپا ترسانده می‌شد که او را می‌گیرد و دور گردنش حلقه می‌زند و از والدینش دور می‌سازد.

#### ۷- غیل (=غول) / غول بی‌شاخ و دُم / غول یه چشم / غول بیابونی / غیلک

غول را در معنی لغوی مرگ، سختی، سعاله و شیطان مردم‌خوار دانسته‌اند. عیوضی به نقل از «عجایب المخلوقات» قزوینی و «القاموس المحيط» فیروزآبادی، می‌نویسد: «چون شیاطین از آسمان‌ها استراق‌سمع کنند، شهاب بر سر آنان فرو بارد، بعضی بسوزند و برخی به دریا افتند و غول شوند» (عیوضی، ۱۳۵۵: ۳۲۸).

غول‌ها در فکر و خیال مردم جویم، موجوداتی موهوم و تخیلی با پاهای بز و هیکلی درشت هستند که کودک برای نزدن حرف زشت و نگفتن ناسزا به دیگران، باید از آنها بترسد؛ وگرنه غول یا غول یک‌چشم یا غول بیابانی او را بر پشت خود انداخته، در توبره‌ای با خود می‌برد. گاهی این موجود خیالی، «غولکو» (Gholacoo) تلفظ می‌شود. غولکو گوشت می‌خورد و استخوان بچه هم دور نمی‌اندازد که والدین از

وجود بچه باخبر شوند. به نظر می‌رسد آوردن توصیف «بی شاخ و دم» برای ایجاد هراس بیشتر باشد که بچه نتواند انسان را از غول متمایز کند و بیشتر از پیش بترسد و البته از غریبه‌ها و دوستی با آنها هم بازداشته شود. در اساطیر اسکاندیناوی «خدایان اصلی از نسل غول‌هایی بودند که اولین ساکنان جهان محسوب می‌شدند» (ویلکینسون، ۱۴۰۱: ۹۵). بسیاری از افسانه‌های اروپای شمالی از غول‌هایی صحبت می‌کنند که معمولاً ترسناک، قوی و جنگ‌دوست هستند؛ اما چندان باهوش نیستند. «[غول] دیتیش قبل از این‌که با شمشیرش گریم را بکشد، نزاعی طولانی با وی کرد» (همو: ۱۰۴).

غول یک‌چشم یا موجودات افسانه‌ای یک‌چشم در اساطیر و افسانه‌های بسیاری از ملل دیده می‌شود. ظاهر هراسناک یک‌چشم بودن یا قطع عضو بودن، به ترسناک بودن موجودیت آنها می‌افزاید. در اساطیر یونان، کوکلوپه‌ها، خدایان اهریمنی، که با تقدیم صاعقه، رعد و برق به زئوس، آتش اهریمنی را متعالی کرده بودند، با تک‌چشمی در وسط پیشانی، مشخص می‌شدند (شوالیه و گربران، ۱۳۸۷/ ج ۵: ۶۴۲). خدای رعد و ارباب باران از تک‌ها و مایاهای مکزیکی و گواتمالا، الهگان طوفان اینکاهای آمریکای جنوبی و ساموئیدهای آسیا و ویرادیوری‌های جنوب استرالیا، لگبا خدای چهار راه‌های آفریقا، آروپی در میان فون‌های بنین سواحل گینه، نومو و فارو، خدایان آب دوگون‌ها و بامباراها به صورت یک‌پا یا یک‌چشم یا یک‌دست مجسم شده‌اند (ن.ک. شوالیه و گربران، ۱۳۸۷/ ج ۵: ۶۴۳-۶۴۰). در متون ایرلندی هم فوموری‌ها، کوتوله‌هایی کژاندام، با یک‌چشم یا یک‌دست یا یک‌پا (ر.ک. همو، ۱۳۸۵/ ج ۴: ۵۶۰) توصیف شده‌اند و در رده ظلمانیان معرفی شده‌اند. سیکلوپ ۳ هم با یک‌چشم در وسط پیشانی است (ویلکینسون، ۱۴۰۱: ۱۷). آگئون (Agaeon) در یونان نیز غول صد دست خوانده شده که تیس او را از بین می‌برد (پینست، ۱۳۸۰: ۸۸). گیگانت‌ها (ژیان‌ها) و تیتان‌ها، دیوها و غول‌هایی بودند که دست‌های بی‌شمار و دُم‌های افعی‌وار داشتند و وحشیانه آدم

می‌خوردند (لنسلین، ۱۳۹۲: ۳۲). در میان مظاهر شرّ تازی نیز، دجال را یک چشم دانسته‌اند که چشم چپ در وسط پیشانی است و لخته‌ای گوشت هم بر پیشانی قرار گرفته است (ن.ک. عیوضی، ۱۳۵۵: ۳۰۵-۳۰۴).

گاه خدایانی هم با یک چشم در اساطیر و افسانه‌ها مشاهده می‌شوند: هوروس (Horus) خدای مصری، با سر شاهین، پسر اوزیریس و ایزیس، اغلب به صورت یک چشم به تصویر کشیده شده (شوالیه و گربان، ۱۳۸۷/ ج ۵: ۶۱۳). کوکلوپه‌ها (Cyclopes) یک چشم در پیشانی داشته‌اند؛ آنها صاحب صاعقه و رعد و برق بودند و به دلیل خشم ناگهانی خود، شبیه به فوران آتشفشان‌ها و نماد نیرویی خشن در خدمت زئوس بودند (همو، ۱۳۸۵/ ج ۴: ۶۳۳). بالور ایرلندی هم یک چشم داشت (همو). در سنت مسیحی هم شیطان اغلب با یک چشم در وسط صورت ظاهر می‌شود که نماد استیلای نیروی ظلمانی، غریزی و شهوانی است. داشتن چشم در پیشانی، تنها ویژه موجودات پلید و آسیب‌زا نبوده است. در آیین هندو، شیوا دارای چشم سوم در پیشانی است که چشم سوم «چشم عقل است که آن را با نام بیندی (Bindi) می‌شناسند» (بهنام، ۱۳۹۰: ۵۸). در اساطیر نوردی مردم اسکاندیناوی، هم اودین (Odin) یک چشم دارد که مانند خورشید می‌درخشد (همو: ۲۲۱).

غول بیابانی «دیوی است که دور از آبادی در کوه‌ها و بیابان‌ها زندگی می‌کند و به هر شکلی که بخواهد، درمی‌آید و مردم را از راه به در می‌برد. کسی که در بیابان تنها بخوابد، کف پای او را آن قدر می‌لیسد و خونس را می‌خورد تا بمیرد» (هدایت، ۱۳۳۴: ۱۸۱). غول‌ها در کتاب مقدس، دارای خصوصیت کژاندami، هرج و مرج، ظلمانیت و بی‌کرانگی هستند... جهان زیرزمین قلمروی غولان است (شوالیه و گربان، ۱۳۸۵: ۳۶۸-۳۶۹). غول هرجا ظاهر شود، وحشت می‌پراکند و انسان هر لحظه با این ترس، دست به گریبان است. مکان اصلی آنها را زیرزمین‌ها، غارها و دخمه‌های تار و دهشت‌زا دانسته‌اند. «گیگانت‌ها (Geant)» [نوعی از غولان بودند] که نیروی فوق‌العاده و منظره وحشتناکی داشتند. موی سر و ریش آنها انبوه و

ساق پای آنها بدن مار بود» (گریمال، ۱۳۵۶: ۳۳۰). گول‌ها را بیشتر ساکن قبرستان‌ها دانسته‌اند و در افسانه‌های تازی، گول‌ها، گوشت انسان می‌خورند. «عرب‌ها معتقد بودند که پاهای گول به شکل پای بز ماده است. آنها چنین می‌پنداشتند که گول‌ها در خلوت و به صورت‌های مختلف بر خواص قوم نمودار می‌شوند و با او سخن می‌گویند و احیاناً با او نزدیکی می‌کنند» (مظفری، ۱۳۸۸: ۱۴۰-۱۳۹ به نقل از عیوضی، ۱۳۵۵: ۳۲۶-۳۲۷). گول‌ها با نام‌هایی در اساطیر و افسانه‌ها نمود پیدا کرده‌اند، از اساطیری قدیمی همچون گیل-گمش که گول‌هایی به نام «هوواوا» یا «هووه-وه» (هنری-هوک، بی‌تا: ۶۷) یا گول جنگل سرو آزاد به نام «خومببه» (مک‌کال، ۱۳۷۵: ۵۴) یا «خومبابا» (ژی‌ران و دیگران، ۱۳۷۵: ۱۱۳) در این حماسه نقش داشته‌اند تا اساطیر سرزمین‌های دیگر. در میان اساطیر یونان، آرتمیس و لتو با ژتان‌ها یا گول‌ها پیوند دارند (پینسنت، ۱۳۸۰: ۴۴). در اساطیر اسکاندیناوی، بسیاری از خدایان با گول‌ها ازدواج می‌کنند؛ البته بزرگ‌ترین دشمنان خدایان «ایکتون‌ها» هستند که معمولاً گول‌ها ترجمه شده‌اند؛ برای این موجودات زشت وحشتناک و معمولاً بدنهاد، معادل‌های شیاطین یا «جنی‌های کوتوله» نیز مناسب است» (پیچ، ۱۳۷۷: ۴).

## ۸- خاله-گولک / خاله-غیلک

به باور اهالی جویم، غولی بوده که اگر کودکان سر و صدا کنند، آنها را در تاریکی شب، زیر بغل می‌زند، به غارها می‌برد و آنها را می‌خورد و هیچ‌کس هم با خبر نمی‌شود. در اتاقک‌های تلمبه‌های قدیم و در باغ‌های بسیار گشن، وجود خاله-غیلک حتمی است، مخصوصاً این‌که در انتهای باغ‌ها، چاه‌های آب حفر بود که کودکان بازیگوش به همه‌جا سرک می‌کشیدند و باید به گونه‌ای آنها از این چاه‌ها دور بمانند. در دنیای اساطیر و جهان تو در توی قصه‌های پریان، زندگی گول‌ها را در غارها، کوه‌ها و صخره‌ها دانسته‌اند. در اساطیر و افسانه‌ها، غار با افسون ویژه خود معرفی می‌شود. گاه گذری است برای رسیدن به دنیای تاریکی؛

همان گونه که دمتر از طریق غاری به دنیای زیرین راه می‌یابد و دخترکش، پرسفونه، را در آن جا می‌یابد. گاه غار، جایی می‌شود برای رهایی از دنیا و دلبستگی‌های آن، همان گونه که کی‌خسرو به غاری می‌رود و دیگر باز نمی‌گردد یا غاری که بهرام گور با دنبال کردن گوری، به آن وارد می‌شود و دیگر از او ردی یافتن می‌شود. وجه دیگر غار، لجه‌ای است تاریک و دهشتناک که غول‌ها در آن مسکن دارند و از آن برمی‌آیند. دالان‌های تو در تو و سیاه در غار، جای مشمئزکننده‌ای است که برای غولان به تصویر کشیده‌اند. «داکتول‌های یونان باستان آهنگر بودند و داکتول‌های مونث، کاهنه‌های کوبله، خدای بانوی غارها بودند... به عقیده چینیان باستان، درها و به خصوص درهای دوزخ در غار قرار دارد. از طرفی اگر غارها به دوزخ منتهی شود، بنابراین مردگان به آن جا وارد شده، سفر خارج از قبر از آن جا شروع می‌کردند» (شوالیه و گبران، ۱۳۸۵/ ج ۴: ۳۴۳).

#### ۹- پاکشه حوض

مردم جویم بر این باور بودند که غولی در حوض و استخر زندگی می‌کند که اگر کودکی کنار حوض یا استخر بنشیند و پایش را درون حوض بگذارد، پای او را می‌کشد و در زیر آب، خفه می‌کند. تا حدودی این غول شبیه به دادا ملکا عمل می‌کند.

#### ۱۰- دیو

دیو یکی از آفریده‌های اهریمنی در اساطیر و افسانه‌های ایران است. «دیو در فارسی میانه به صورت (dew)، در فارسی باستان (daiva) و در اوستا (daeua) آمده است که معادل آن در سانسکریت، به صورت (deva) به معنی «خدا» به کار رفته است (نحوی و غفوری، ۱۳۹۰: ۱۶۸). از سوی دیگر، «دیو به معنی خدایان آریایی پیش از زردشت است که پس از ظهور زردشت به معنی پروردگار باطل و گمراه کننده گرفته شد» (فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۱۵۰). از دیوان نه تنها در اوستا، «سنگ نبشته‌های هخامنشیان و نوشته‌های پهلوی هم از آنها یاد می‌کنند» (اکبری مفاخر، ۱۳۸۸: ۵۴-

(۴۱). برای دیوان ویژگی‌هایی برشمرده‌اند؛ مانند: سیاه و تیره‌رنگ، دندان همچون دندان گراز، لب‌های تیره و سیاه، چشمانی کبود، چنگال‌هایی تیز و پیکری عظیم، بلند قامت، موهایی مجعد، لب‌هایی ستبر و تنی پشمالو (ر.ک. مولایی، ۱۳۸۷: ۲۵۸). بسیاری غول و دیو را یکی می‌دانند؛ حال این‌که در لغت‌نامه‌ها و کتاب‌های افسانه‌ای و اساطیری، برای هرکدام تعریف و توصیفی جداگانه می‌آورند. در اوستا «دئو» نام «همگانی آفریدگان و کارگزاران و دستیاران اهریمن است که در برابر آفرینش اهورایی ایستاده، به پتیارگی با آن درستیزند. خود اهریمن را «دیوان‌دیو» یعنی سالار و فرمانروای دیوان خوانده‌اند. دیو در دین مزداپرستی، مترادف دُروج است» (دوستخواه، ۱۳۷۱: ۹۸۸). در نزد هندوان و ایرانیان باستان، دیوان گروهی از پروردگاران ستودنی بودند. «دو» یا «دوا» در سنسکریت، به مفهوم خداوند باقی مانده است (ن.ک. همو: ۹۸۸). «ژئوس» در یونانی، «دئوس» در لاتینی، «دیو» در فرانسه و «دیوتس» در ارمنی همگی واژه‌های هم‌ریشه با «دیو» (همو) دانسته شده‌اند. خدایان بین‌النهرینی هم گرفتار خیل عظیمی از دیوان بودند که این نیروهای دهشتناک و آسیب‌زا، از غول-خدایان نخست و «از خدایان «انو» و «انلیل» پدید آمده بودند و خود خدایانی بودند که جز بدی و دشمنی نمی‌دانستند» (بهار، ۱۳۹۳: ۴۰۹-۴۰۸). «گروهی از دیوان پیوسته آماده آن بودند که مردی یا زنی را در خلوتی هنگام خوردن یا نوشیدن یا خواب فروگیرند، به‌ویژه بچه‌ها را بربایند» (همو: ۴۱۱-۴۱۰). یکی از دیوان بین‌النهرینی، لمشتو (Lamassu)، دیوزنی بوده که بر سر زنان به هنگام زایش می‌تاخت و بچه‌ها را از کنار مادران می‌ربود (همو: ۴۱۱). به نظر می‌رسد لمشتو را می‌توان معادل و هم‌خویشکار با آل/ننه آل دانست. «در اسطوره‌های هند، دیوها یا «رکشاساهایی» وجود دارند که در شب فعالیت می‌کنند و گفته می‌شود که به زنان و بچه‌ها حمله می‌کنند» (ویلیکینسون، ۱۴۰۱: ۳۳). در اسطوره‌های دین هندو، به‌وفور موجوداتی به نام «اسوره/آسورا» یا دیو مانند ماهیتا وجود دارند. این دیوان هم همچون خدایان، فرزندان پرچاپتی خالق بودند؛ اما آنها مخالف و رقیب

خدایان شدند (همو: ۱۹۹) و نامشان برای اهریمنان و نیروهای ضد یزدانی مورد استفاده قرار گرفت (ذکرگو، ۱۳۷۷: ۴۲). در اساطیر آسیای غربی، «دنیای زیرین بین‌النهرین، مکانی تاریک بود. اهالی آن دیوهایی بودند که اینانا [ایزدبانوی عشق در بابل] را دستگیر کرده، او را به قلابی آویزان کردند» (ویلکینسون، ۱۴۰۱: ۱۵۵). در اساطیر ژاپنی نیز، در سرزمین «یومیتسوکومی» که سرزمین مردگان ژاپنی است و با نام «یومی» شهره است، هشتاد هزار دیو وجود دارد که مردگان را به دنیای زیرین می‌برند و «آنها را در پیشگاه امانو حاضر می‌کنند» (همو: ۲۲۳). در داستان‌های قوم مایای «گیچه» در گواتمالا، نیز خدایان «شیبالا»، خدایان دنیای زیرین هستند که مجازات مرگ را برای دیگران در نظر می‌گیرند (توب، ۱۳۷۵: ۷۷-۷۸). دیو در شاهنامه فردوسی هم جایگاه خاصی برای خود دارد؛ یکی این‌که دیوان به انسان‌ها خط آموختند و تهمورث بر آنها چیرگی داشت. سجادیه به نقل از اوستا می‌نویسد: «تهمورث زیناوند و یونگهان که دیو دیوان را به بارگاه داشت، هفت قسم دبیری از او آورد» (سجادیه، ۱۳۶۵: ۳۸). اهریمن دیوان را در مقابل با امشاسپندان خلق کرده است. کشته شدن سیامک به دست دیو سیاه، حضور اکوان دیو، ارژنگ دیو، پولاد دیو، بید، سنجه، دیو سپید و ...، نشان از پررنگی حضور آنها در شاهنامه دارد.

گاهی در جویم، کودک را از «ازدهای هفت‌سر» یا «دیو هفت‌سر» می‌ترساندند که شباهت این موجود موهوم را می‌توان با «یم» ایزدی بدخواه و ویرانگر نزد مردم اوگاریت یکی دانست. یم با ایزد توفان، بعل، می‌جنگد و «ایزدان اولیه، یم را به‌خاطر کردارهای مخربش از آسمان و کوه مقدس سِپان (جبل عقرا) راندند. یم معمولاً به‌صورت مار یا ازدهایی هفت‌سر نمایش داده می‌شود. در اساطیر فنیقی، یم فرزند خدای آسمان، ال بود» (وکیلی و دهقانی، ۱۳۹۳: ۱۷۵). به هرحال یکی دیگر از بچه‌ترسان‌ها در کشور، دیو شناخته شده که در جویم هم برای هر کار ناشایستی که از کودک سر می‌زند، او را از دیو می‌ترسانند که او را می‌کشد یا به خوابش می‌آید و

نمی‌گذارد به راحتی بخوابد. گاه هم به جای کلمه «دیو»، «دیب» یا «دیو» گفته می‌شود که هیکلی ستربر دارد و انگشتانی زمخت.

## ۱۱- جن / از ما بهترون

گنیوس (Genius) یا جن با نام‌های گوناگون در اغلب سنت‌های باستانی همراه آدمیان است و همچون همزاد او یا دیو، فرشته موکل، مشاور، الهام‌بخش، ندای ضمیر ماورای عقل انسان ملحوظ می‌شود (شوالیه و گربران، ۱۳۸۵/ ج ۴: ۷۶۲)؛ در قصه‌های پریان و اساطیر، جن‌ها با دو وجه خوب و بد خود را نشان می‌دهند. «در مصر، گنیوس‌های خوب، نگهبان معابر و مقابر، حامیان اوزیریس بودند... گنیوس‌های منحرف، نیروهای هرج و مرج را ایجاد می‌کردند، آنها موجوداتی دوجنسی، انسان‌های بدون سر، حیوانات غول‌آسا، گله حیوانات عجیب و غریب، ارواح مردگان، بختک، مصروعان و مغروقان بودند که برای شکنجه آدمیان می‌آمدند و مایل به محروم کردن آدمیان از رسیدن به ابدیت بودند» (همو: ۷۶۳). گنوم‌ها (Gnomes) هم جنیان کوتاه‌قامت بودند که «بنابر قبلا در زیر زمین می‌زیند و از گنج‌ها و سنگ‌ها و فلزهای قیمتی پاس‌داری می‌کنند... به تدریج در اذهان تبدیل به کوتوله‌زشت، ناقص‌الخلقه، ناجنس و خبیث شدند» (همو: ۷۶۵-۷۶۴). به نظر می‌رسد موجودات جن که بر زبان اهالی جویم، «از ما بهتران» خوانده می‌شود، بیشتر شبیه گنوم‌ها هستند. این اصطلاح «از ما بهتران» هم فلسفه‌ای با خود دارد. اهالی جویم بر این باورند که جن‌ها هم همچون انسان‌ها، نام دارند و نباید نام آنها را بر زبان راند و به آنها «جن» و «اجنه» هم نباید گفت؛ چون به آنها بر می‌خورد و آزرده‌خاطر می‌شوند و سعی در اذیت و آزار رساندن دارند؛ پس آنها را با احترام، «از خُومون بهترون» یا «از ما بهترون» می‌خوانند تا از انسان‌ها خشنود باشند و ناجنسی و خباثت نشان ندهند. در اساطیر هند نیز، راکشاساها (Raksasas) موجودات اهریمنی هستند که تا حدی با تصور «جن» در باورهای عامه مطابقت دارند (ذکرگو، ۱۳۷۷: ۱۷۲).

کوتوله‌ها هم نوعی از جن هستند. «کوتوله‌ها را اجنه زمین و خاک می‌دانند؛ ژرمن‌ها آنها را اعقاب کرم‌هایی می‌دانند که لاشه غول یمر را جویده‌اند. در سنت مردمی نارس، کوتوله‌ها اغلب همراه پریان هستند؛ لکن اگر پریان در هوا زندگی می‌کنند، کوتوله‌ها در مغاک‌ها گرد می‌آیند، در غارهایی در دامنه کوه‌ها که کارگاه آهنگریشان را در آن‌جا پنهان کرده‌اند» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۵/ ج ۴: ۶۲۱).

## ۱۲- نسناس (Nasnas)

معمولاً انسان‌های بدذات را به «نسناس» تشبیه می‌کنند. «نسناس» نوعی جن است که بدنش نیمی از اعضای بدن انسان دارد؛ مانند یک‌پا یا یک‌چشم یا یک‌دست. هدایت نسناس را از دسته دیوها می‌دانند و می‌نویسد: «نسناس، دیوهای هستند به شکل آدمیزاد که نصف تنه از طول بدن دارند و بر یک پای جست می‌زنند و زبانشان زبان عربی است. نسناس در نواحی عدن و عمان بسیار است و آن جانوری است مانند نصف انسان که یک‌دست و یک‌پا و یک‌چشم دارد و دست او بر سینه او باشد و زبان عربی تکلم کند» (هدایت، ۱۳۳۴: ۱۷۹). مسعودی گوید: او حیوانی است مانند انسان که دارای یک‌چشم است و از آب بیرون می‌آید و سخن می‌گوید و هرگاه به انسان چیره شود، او را می‌کشد (عیوضی، ۱۳۵۵: ۳۲۹). اهالی جویم، این موجود را هم دزد و رباینده کودکان می‌دانند که کودکان را وسوسه می‌کنند که در پی آنها بروند.

## ۱۳- ننه فولاد زره

«فولاد زره» نام یک عفریت شاخ‌دار است که در داستان «امیر ارسلان نامدار» نام او آمده که در هوا گشت می‌زند و زنان زیبا را می‌رباید؛ گفته شده که فرمانروای دشت زهرگیاه بوده، سرانجام او و مادرش به دست امیرارسلان کشته می‌شوند (نقیب‌الممالک، ۱۳۶۰). مادر فولاد زره جادوگری بسیار توانا بوده که تن و بدن پسرش را با افسون و طلسم، آسیب‌پذیر ساخته است. به نظر می‌رسد اهالی جویم،

زنان کولی سبیراندام را «ننه فولادزره» می‌دانسته‌اند و کودکان خود را از آنها می‌ترسانده‌اند تا به آنها نزدیک نشوند.

#### ۱۴- شو بَرک (Show Barak)

معمولاً صاحبان دنیای سیاهی و هراس، در شب می‌زیستند و در شب نمایان می‌شدند؛ اما گهگاه عفریت‌ها و عفریته‌هایی همچون آل و دوالپا در روز هم نمایان می‌شدند؛ اما «شو بَرک» موجودی هراسناک بود که در شب کودکی را که در رخت‌خوابش ادرار می‌کرد و به حرف مادرش گوش نمی‌داد، با خود می‌برد و در غاری می‌انداخت. «شو» در گویش اچُمی، معنای شب را می‌دهد و همین ناظر بر این است که این موجود ترسناک در شب رفت‌وآمد داشته‌است.

#### ۱۵- مُضَرَّت (Mozarrat)

مضرت در لغت به معنی گزند و ضرر است و در جویم به نوعی جن اطلاق می‌شد و تعبیر جنی شدن یا مضرتی شدن معادل «جن زده شدن» بود و معتقد بودند در اماکنی مانند حمام، مخروبه‌ها، قبرستان و ...، جن ظاهر می‌شود (لاری، ۱۴۰۲: ۶۶۲). دلیل به کار بردن این اصطلاح به سبب وجود جاهای مخروبه و قدیمی در جویم بوده که می‌خواستند کودکان را از آن‌جا دور کنند تا به سراغ این جاهای قدیمی، بدون حضور والدین، نروند.

#### ۱۶- بابا عُرْغُرُو

رعد و برق که به قول اهالی جویم، «گره تراق / غره تراق» نامیده می‌شود، غولی است که صدای کودکان بهانه‌جو را می‌شنود و از گریه بسیار کودکان، عصبانی می‌شود و به سراغشان می‌آید و آنها را اذیت می‌کند.

#### ۱۷- بابا لنگ دراز / بابا پا دراز

اگر کودکی اذیت می‌کرد و پدر و مادر از دست او خسته می‌شدند، می‌گفتند: در خانه را باز کنید تا بابا لنگ دراز بیاید. همین کافی بود برای این‌که کودک، در

پستوی خانه خود را پنهان کند تا مبادا بابا لنگ دراز به سراغش بیاید. درازی پای این موجود، شباهت به دوالپا دارد.

#### ۱۸- ننه آردی (Nane Ardi)

«ننه آردی» هم موجودی دیگر است که سرتا پایش را آرد گرفته، در درون تنور زندگی می‌کند، دست‌های درازی دارد که دست کودکان را می‌کشد و به سمت تنور نان می‌برد و می‌سوزاند. در میان اساطیر، غولی به نام بوشاسب (بوشیانستا/ Bushyansta) به «دارنده دست‌های دراز» (موله، ۱۳۷۲: ۱۶۰؛ آموزگار، ۱۳۷۴: ۳۵) موصوف است. با توجه به نام‌گذاری این عفریته به نام «ننه آردی»، می‌شود به کار زنان جویم که نان‌پزی است، اشاره‌ای کرد. درست کردن نان منزل، به عهده بانوان خانه بود و معمولاً کودکان با روشن شدن تنور، به سراغ آرد پخش کردن، خمیر نان خوردن و دست‌درازی به تنور می‌کردند. به نظر می‌رسد این عفریته سفیدپوش، ساخته و پرداخته بانوان گذشته جویم است تا کودکان خود را از تنور و نان‌ها دور سازند و به سراغ شیطنتی دیگر روند.

#### ۱۹- ننه باد (Nane Bad)

یکی دیگر از موجودات ترسناک که در ذهن کودکان جویم، تصویری بسیار موحش دارد، «ننه باد» است؛ زیرا که اگر ننه باد بیاید، او را به ناکجا می‌برد. باد در میان افسانه‌ها و اساطیر ملل با دو وجه مثبت و منفی خود را نشان می‌دهد. در دوره متأخر ریگ‌ودا، در ضمن توضیح دادن هستی یافتن جهان از تن غولی به نام «پرجاپتی»، وجود باد را از نفس آن دانسته‌اند (بهار، ۱۳۹۳: ۴۵۷). با دیدن وجوه باد در باورهای ملل، بیشتر چهره مثبت آن دیده می‌شود که موکل آب‌هاست و نفخه خداوندی؛ اما «در میان یونانیان، بادهای، خدایان آشفته و سراسیمه‌ای هستند که در عمق غارهای جزایر آیولوسی (ائولی)، منزل دارند» (شوالیه، گریبان، ۱۳۷۹/ ج ۲: ۸-۹). آیولوس، خدای بادهاست که در درون کیسه‌ای، بادهایی را محبوس کرد و به اودیستوس داد (ن.ک. منظومه اودیسه؛ ویلکینسون، ۱۴۰۱: ۶۴). در اوستا، «وات» و در پهلوی «وات»،

ایزد باد است و همراه نام ایزدان مهر و دامویش اویمَن می‌آید (دوستخواه، ۱۳۷۱: ۹۴۱). در کتاب روایت پهلوی در داستان روان گرشاسپ آمده: «دیوان باد را فریفتند و او چنین اندیشید که کسی از من نیرومندتر نیست و از آن پس چنان سخت وزید که همه دار و درختی که بر راهش بود، بر هوا کرد و تاریکی در همه جا ایستاد و سرانجام گرشاسپ بر او چیره شد (همو: ۹۴۲). در گزیده‌های زادسپرم از «باد دیو» سخن گفته شده که اهریمن او را همراه با دو دیو دیگر به نام‌های «تَب دیو» و «دَرَد دیو» به سراغ مادر زرتشت می‌فرستد تا زرتشت که در زهدان او بوده، گرفتار تب و درد شود و مادر و جنین هردو بمیرند (ن.ک. گزیده‌های زادسپرم، اوستا، ۹۴۲-۹۴۲). در میان اساطیر بین‌النهرین، «انلیل» خدای باد بود و پرستندگان بسیار داشت. [در حماسه گیل-گمش]، بعد از این که انکیدو، هوم بابا، محافظ جنگل را کشت، دستور به مرگ انکیدو داد (ویلکینسون، ۱۴۰۱: ۱۵۷). در میان خدایان ودایی هم، وایو، خدای بادهاست که گاهی طوفانی می‌شد... خدای یوراکان و گوابانسکس [در میان قوم تاینو در منطقه کارائیب] خدایان طوفان‌ها و تندبادهای دریایی بودند (ن.ک. همو: ۱۸۹ و ۱۶۷؛ ۳۰۵؛ ۳۰۹). تاهیری ماتا نیز در میان قصه‌های اقیانوسیه، خدای باد نامیده شده‌است (همو: ۳۳۹). در اساطیر آرتک، «ائکاتل-کتسال-کواتل» (بهنام، ۱۳۹۰: ۲۴۰-۲۳۹ و ۲۵۴)، خدای باد است که با تکان شدید خود سبب حرکت خورشید و ماه شد. او را ایزد همزادان و غول‌ها نیز دانسته‌اند. در اساطیر آیین هندو نیز، «ماروت-ها (Maruts) خدای طوفان و باد» هستند (ن.ک. ذکرگو، ۱۳۷۷: ۱۸۶) که کلمه ماروت از ریشه Mr است و با مرگ هم-ریشه است.

به نظر می‌رسد «اکوان دیو» در شاهنامه نیز، اکواد **ak-wad** یا اکوای **akway** به معنی «وای بد، باد بد» باشد (مختاریان، ۱۳۸۳: ۳۲) باشد و در برابر وهومن (بهمن) ظاهر می‌شود. در متون گذشته از خصومت کی-خسرو و وای (باد) سخن گفته می‌شود: «کی-خسرو اندکی پیش از فرشگرد با وای-درنگ-خودای رویاروی و بر او پیروز می‌شود و سرانجام از او بسان شتری سواری می‌گیرد؛ سپس سوشیانس

کی-خسرو را می-بیند که او را برای نابودی بتکده کنار دریاچه چیچست و از بین بردن افراسیاب جادو می-ستاید (موله، ۱۹۶۳: ۱۴۴). داستان «سواری گرفتن کی-خسرو از وای» شباهت بسیار با روایت «سواری گرفتن تهمورث از انگره مینو» (اهریمن) در کرده سوم یشت پانزدهم دارد (مختاریان، ۱۳۸۳: ۳۶). در جای دیگر، گرشاسب باد را بست و از او پیمان گرفت که به جایگاه خود در زیرزمین بازگردد (مختاریان، به نقل از روایات داراب هرمزدیار، ۱۳۸۳: ۳۶). در بندهشن، «وای» با دو وجه نیک و بد معرفی می‌شود: «استویهاد که وای بدتر است، (او) است که جان بستانند. چنین گوید که چون دست بر مردم مالد، بوشاسپ (آید) و چون سایه برافگند، تب (آید) و چون او را به چشم ببیند، جان را از میان برد، او را مرگ خوانند» (بندهشن، ۱۳۶۹: ۱۲۱).

با توجه به این-که در افسانه‌ها و قصه‌های پریان هم از ضرر و آسیب‌های باد به‌عنوان موجودی اهریمنی سخن گفته می‌شود و بچه‌ها را از باد می-ترسانند، به نظر می‌رسد باید به «باد دیو» اشاره شود که نماد زیان-باری و گزندرسانی و ویرانگری است و بچه‌ترسان را از «ایزد باد» که آن هم از جنس مرد است، ندانست. والدین در جویم، با شنیدن صدای وزش باد شدید، رعد و برق و بارندگی بسیار و بودن هوای طوفانی، آمدن «ننه باد» را حتمی می-دانستند. با توجه به وجه زشت و پلید وای، نماد مرگ و زیان-بار بودن، می-توان «ننه باد» را با او هم-خویشکار دانست.

## ۲۰- دیگر به سر

موجود خیالی دیگر زنان جویم بر این باورند که تمام بدنش را دود در بر گرفته، دیگی به سر دارد و اگر کودکی به چشمانش زل بزند، می-میرد. به نظر می‌رسد با توجه به دیگی که در نامش به کار رفته و دوده-ای که بدنش را پوشانده، برای ترساندن کودک از نزدیک شدن به اندرونی و مطبخ این موجود خیالی را به تصویر کشیده‌اند. این-که با یک-نگاه، طرف مقابل را می-کشد، ریشه در افسانه‌ها و اساطیر دارد. خزنده-ای افسانه‌ای در قرون وسطی، به نام «باسیلیکوس» با یک-نگاه یا یک-نفس، کسی را که

به او نزدیک می‌شود، می‌کشد. «از تخم خروسی پیر، هفت تا چهارده ساله، به دنیا می‌آید، تخمی گرد که در فضله و پهن حیوانات گذاشته شده و وزغ یا قورباغه‌ای بر تخم می‌خوابد... تنها راه فایق آمدن بر باسیلیکوس آن بود که آینه‌ای در مقابل آن بگیرند، پس نگاه وحشتناکش که قدرتی مرگ‌زا در خود داشت، منعکس می‌شد و به خودش برمی‌گشت... باسیلیکوس شبیه به گورگون‌هاست که تنها یک نگاهشان شخص را به ترس و مرگ می‌انداخت» (شوالیه و گربران، ۱۳۷۹/ج ۲: ۴۰-۳۸).

## ۲۱- گوش پشمی

نام غول دیگری که او را «گوش پشمی» نامیده بودند، برای ترساندن بچه‌هایی به کار می‌رفت که گوش به حرف‌های بزرگ‌ترها نمی‌دهند و گوش‌های بزرگی دارد که با تکان دادن آنها و بیرون آوردن زبانش، بچه‌ها را می‌ترساند. از موجودی مانند «گلیم گوش»، سخن گفته شده؛ اما در اساطیر و افسانه‌های سرزمین‌ها مشابهی برای گوش پشمی یافت نشده.

## ب) حیوانات ترسناک

### ۱- گرگ

گرگ به‌عنوان موجودی درنده و هار، در اساطیر و افسانه‌ها نقشی منفی دارد و از سوی دیگر، با توجه به ابهت ویژه‌ای که در برخی از اساطیر برای او قائلند، چهره‌ای مثبت به خود می‌گیرد. در اسطوره آرس (Ares)، خدای جنگ یونان، گرگ حیوان خاص اوست؛ اما از وجه منفی و دهشتناک، می‌توان به «کویوت» اشاره کرد. «کویوت (Coyote) یا گرگ چمنزار هم حیوانی است شوم و حيله‌گر که در اساطیر پیدایش کائنات سرخ‌پوستان کالیفرنیا بر اعمال قهرمانان تمدن‌ساز، مانع می‌تراشد و مسئول تمام چیزهای ناهنجار و کربه‌خلقت است... کویوت مسئول ابداع زمستان و مرگ است» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۵/ج ۴: ۶۴۹). خالق سلسله‌های چینی و مغولی هم گرگ آبی آسمان دانسته‌اند. «ماده گرگ رموس و رومولوس خورشیدی و آسمانی نیست؛ بلکه زمینی است؛ اگر نه اهریمنی» (همو: ۷۱۵؛ ویلکینسون، ۱۴۰۱: ۵۶). در میان

اساطیر آرتک، هوئه-هوئه-کویوتل، خدای موسیقی، رقص و آهنگ به-صورت یک گرگ صحرایی بومی آمریکای-شمالی در حال رقص به تصویر کشیده-شده (بهنام، ۱۳۹۰: ۲۴۱) است که در برخی از خصلت‌های ناپسند او را به گرگ شبیه دانسته-اند؛ اما در افسانه-ای از قبیله اکانوگن در قبایل سرخ-پوستان آمریکا در «قصه آفرینش»، کردگار ازل «گرگی را گسیل کرد تا همه غول‌ها و دیگر موجودات اهریمنی نیاکان را هلاک کند و راه و چاره را به سرخ-پوستان بیاموزد (ایرودز و ارتیز، ۱۳۷۸: ۷۰). در افسانه-ای دیگر از قوم یوما سرخ-پوستی آمریکا، گرگ، قلب کوکومات آفریننده را ربوده و خورده؛ به همین سبب باید همیشه وحشی بماند و میان او و انسان‌ها جدال باشد (ن.ک. همو: ۱۴۲-۱۳۰). در اسطوره‌های اسکاندیناوی هم گرگ نقش پررنگی دارد: تیر، خدای جنگ و فرزند اودین، در جریان به زنجیر کشیدن گرگ فنریر، دست خود را از دست می‌دهد. هیمدال هم خدای دیگری است که با غول مونشی به نام آنگربودا ازدواج می‌کند و گرگ فنریر را به دنیا می‌آورد (ن.ک. پیچ، ۱۳۷۷: ۲).

در قصه‌های پریان و کودکانه، گرگ بدکار است و به او اعتمادی نیست. در داستان «بزیز قندی» گرگ است که شنگول و منگول را می‌خورد. در داستان «شنل قرمزی»، گرگ است که مادر بزرگ و شنل قرمزی را می‌بلعد. بتلهایم در «افسون افسانه‌ها» گرگ را نمادی از پلیدی و ویران‌گری می‌داند که در قصه‌های پریان نمود یافته-است (ن.ک. بتلهایم، ۱۳۹۲: ۲۲۸-۲۰۸). در اساطیر یونان و روم هم این وجه از هیئت گرگ دیده شده: «ماده گرگ مورمولوکه، دایه آخرون بود که به-وسیله او، کودکان را تهدید کرده، می‌ترسانیدند... بالاپوش هادس، خدای دوزخ، از پوست گرگ بود، خدای مرگ اتروسکی گوش گرگ داشت... اوزیریس به شکل گرگی دوباره زنده شد تا همسر و پسرش را برای پیروزی بر برادر ملعونش [ست] یاری دهد» (همو: ۷۱۶-۷۱۵). در جادو و جادوگری هم، همان-گونه که در پویانمایی‌ها هم به کودکان نشان داده می‌شود، گرگ نمادی از جادو است. در اسپانیا، گرگ مرکوب جادوگران

بوده، حتی گرگ را روح جنگل دانسته<sup>۱</sup> اند که بشر را سردرگم و گم می<sup>۲</sup> کند. «اساطیر اسکاندیناو گرگ را به<sup>۳</sup> طور خاص به عنوان درنده آسمان عرضه می<sup>۴</sup> کند» (همو: ۷۱۸-۷۱۷). در افسانه‌ها، پوزه گرگ، نماد شب، غار، دوزخ و سقوط در دوزخ است. زوزه<sup>۵</sup> های شبانه گرگ، سلطنت او را در دنیای تاریکی نشان می<sup>۶</sup> دهد. در توضیحات پیوست اوستا هم به رویدادهای دوران اوشیدر که اشاره می<sup>۷</sup> شود، به گرگی هم اشاره می<sup>۸</sup> کند که «پهنایش چهارصد و پانزده گام و درازایش چهارصد و سی و سه گام است» (دوستخواه، ۱۳۷۱: ۹۱۶). به فرمان اوشیدر مردم با کارد و شمشیر و نیزه و تیر او را می<sup>۹</sup> کشند. در داستان زادن زرتشت نیز، گفته<sup>۱۰</sup> شده که «زردشت نوزاد را به لانه گرگی می<sup>۱۱</sup> اندازند و گوسفند تک<sup>۱۲</sup> شاخ (کُریشک) او را شیر می<sup>۱۳</sup> دهد و گرگ فرومی<sup>۱۴</sup> میرد» (بهار، ۱۳۹۳: ۴۹۰). بهار، گرگ را در این روایت مظهري از دروغ و اهریمن می<sup>۱۵</sup> داند.

در جویم، برای این<sup>۱۶</sup> که کودک زود بخوابد، او را از گرگ می<sup>۱۷</sup> ترسانند. به<sup>۱۸</sup> سبب شرایط اقلیمی که در جویم است، حضور روباه، گرگ و شغال در اطراف و گاه شنیدن زوزه گرگ، دلیلی برای ترساندن کودکان به شمار می<sup>۱۹</sup> آید. گرگ را نمادی از حيله<sup>۲۰</sup> گری و درندگی می<sup>۲۱</sup> دانند و زوزه او را نشان از خبر مرگ می<sup>۲۲</sup> خوانند.

#### ۱-۱- گرگِ زادِ محمود

از گذشته تاکنون، برای ترساندن و ساکت کردن کودکان، نام گرگِ زادِ محمود آورده می<sup>۲۳</sup> شود. «زاهد محمود نام روستایی بین لار و بستک است. زادِ محمود، مخفف زاهد محمود است و این نام امام<sup>۲۴</sup> زاده<sup>۲۵</sup> ای است که گویا زاهدی به نام محمود در آن آرمیده<sup>۲۶</sup> است. در قدیم مریدی کر و لال داشته که در فصل برداشت خرما، سر و کله<sup>۲۷</sup> اش پیدا می<sup>۲۸</sup> شده و هر روز نزد یکی از اهالی می<sup>۲۹</sup> رفته تا سهم خرما را بگیرد و در آن زمان شایعه<sup>۳۰</sup> ای قوی وجود داشته که امام<sup>۳۱</sup> زاده صاحب یک گرگ درنده است که گوش به فرمان همین مرید کر و لال است و علاوه بر بزرگ<sup>۳۲</sup> ترها، کودکان نیز از این مرید ترس داشته<sup>۳۳</sup> اند» (لاری، ۱۴۰۰: ۳۳۵-۳۳۴). در روایتی دیگر، گفته<sup>۳۴</sup> شده پیری در

این روستا می‌زیسته، پس از مرگش، گنبدی برایش ساخته‌اند. زمانی گرگی هار و درنده به سمت این روستا می‌رود و افراد بسیاری را می‌کشد. این گرگ به «گرگ زاهد محمود/ زاد محمود» معروف می‌شود. بچه‌ها را از این گرگ می‌ترساندند و در پشت بام می‌خواباندند تا دست گرگ به آنها نرسد. دلیلی دیگر برای ترساندن کودکان از گرگ زادمحمود، بودن کودک در تاریکی غروب در کوچه است که گرگ زادمحمود می‌آید و کودک را از هم می‌درد. مادر با گویش اچمی «بِدِ تِکِ جا کِ گرگ زادمحمود ادا تِ خوا/ بدو به سمت جایت که گرگ زاهد محمود می‌آید و تو را می‌خورد»، کودک را به رخت‌خواب می‌برد.

## ۲-توره

شغال با دیدن اجساد زوزه می‌کشد و پشت قبرستان‌ها کمین می‌کند و لاشه می‌خورد؛ به همین دلیل آن را همچون گرگ بدیمن و شوم می‌دانند. «در شمایل‌نگاری هندو، شغال به‌عنوان مرکوب دوی، در وجه شوم او است» (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۵: ۶۷). شغال را در اساطیر مصری، مظهر خدای آنوبیس دانسته‌اند که به یک سگ مصری مسخ شده؛ اما با سر شغال دیده می‌شود. «مصریان باستان بر این باور بودند که خدای شغال، آنوبیس، هنر مومیایی را ابداع کرده‌است» (ویلکینسون، ۱۴۰۱: ۲۴۷). شغال به فرزی و تیزی در حمله مشهور است و در گورستان‌ها می‌چرخد. توره نوعی شغال است که صدای تیز و بلندی مانند زوزه گرگ دارد. شب‌ها در اطراف کشتزارها می‌آید؛ به امید دریافت صیدی یا پس‌مانده‌ای از غذا. اگر کودکی گریه سر می‌داد، با گفتن «توره میاد و می‌برت»، کودک را ساکت می‌کردند و او را می‌خواباندند. معمولاً با آمدن صدای زوزه توره، کودک به یاد صحبت بزرگ‌ترها می‌افتاد و خودش می‌خوابید.

## ۳-گر به سیاه چش سوز (چشم سبز)

در سنت اسلامی، گر به بسیار محبوب است؛ مگر این‌که به رنگ سیاه باشد (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۵/ج ۴: ۶۹۹)؛ به بیان دیگر در نظر عوام، در گر به سیاه چشم سبز، جن

حلول کرده، با دیدن این نوع گربه باید «بسم الله الرحمن الرحيم» گفت. گربه در اساطیر و افسانه‌ها هم حضور دارد. در افسانه‌های ژاپنی، گربه حیوانی مشئوم است. در جهان بودایی، گربه شمات می‌شود؛ «چرا که به همراه مار، تنها موجوداتی بودند که از مرگ بودا، متأثر نشدند» (همو: ۶۹۷). در هند، مجسمه‌هایی از گربه‌های مرتاض کشیده شده؛ در عین‌حال «مرکوب یکی از یوگینی‌ها (زن-شیطان) مرسوم به ویدالی، یک گربه بوده است» (همو: ۶۹۷). در قبلا هم مانند آیین بودا، گربه در ارتباط با مار است و نشانه گناه و سوءاستفاده از نیکی‌های این جهان است؛ اما در مصر باستان «خدای بانو بستت، خدای بانوی ولتا، خواهر و همسر رع، ... به شکل گربه مقدس اکرام می‌شد... در سنت سلتی، سن-شایت یا سرگربه لقب کایرپره غاصب بود که با اشغال سرزمین علیا، باعث ویرانی ایرلند شد... بر طبق افسانه، موش‌ها مسافران کشتی نوح را اذیت می‌کردند، نوح دست خود را بر سر شیر کشید، او عطسه‌ای کرد و یک جفت گربه از دماغش بیرون آمد...» (همو، ۱۳۸۵/ ج ۴: ۷۰۰-۶۹۷؛ ویلکینسون، ۱۴۰۱: ۲۴۵). در بسیاری از سنن مسلمان، گربه سیاه، نماد ظلمات و مرگ است، گاه گربه به‌عنوان خادم دوزخ است (همو: ۷۰۰).

در بین اهالی جویم، در هنگام شب، برای این‌که کودک به کوچه نرود و نافرمانی نکند، او را از گربه سیاه چشم‌سبز می‌ترساندند و کودکان هم باور داشتند که این نوع گربه، به شکل جن درمی‌آید و آنها را به ویرانه‌ها و گرمابه‌های قدیمی می‌برد و شکنجه می‌دهد.

#### ۴- سگ

در جویم، کودکان را از سگ و دریده شدن توسط سگان وحشی هم می‌ترسانده‌اند؛ به‌ویژه کودکانی که احساس قلدری داشتند و اهل دعوا با همسالان خود بودند. سگ در قصه‌های افسانه‌ای و اسطوره‌ای بیشتر به‌عنوان موجودی وفادار و اهل معرفی شده، تنها زمانی که با هیبتی ترس‌آور ظاهر می‌شده، نمادی از خوف و هراس بوده است. یکی از این اسطوره‌ها در یونان، کربروس (Cerberos) پسر اخیدنای

افعی و توفون است که سگی غول‌آسا است با سرهای متعدد (سه، پنجاه یا صد سر) و دم اژدها، پشت خاردار و سر مار. او ورود زندگان را به جهنم و خروج مردگان را از جهنم ممنوع ساخته بود (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۵/ج ۴: ۵۳۸). در اساطیر آشور و بابل، سگ نماد ایزدبانوی «گولا» بوده است (ژیوان و ک. دلاپورت، ۱۳۷۵: ۸۶). برخی از اساطیر مصر با سر سگ به تصویر کشیده شده‌اند؛ از جمله: توت و آنوبیس. در اساطیر آرتک نیز، شولوتل (بهنام، ۱۳۹۰: ۲۵۳)، ایزد آذرخش و مرگ، مردی به صورت سگ توصیف شده است.

در اساطیر آفریقا سگ دارای نقش مثبت نیست. سگ از طرف انسان‌ها به‌عنوان پیک و «واسطه میان آنها و چوکو، خداوند، انتخاب می‌شود و ماموریت می‌یابد تا از خداوند بخواهد که مرگ را از جهان بازگیرد» (بایر، ۱۳۵۴: ۳۲۱)؛ اما سگ سهل‌انگاری می‌کند. زرتشت در وندیداد برای سگ ارزش قائل شده، آن را با هشت سرشت ۴ همچون مردم معرفی کرده، برای کشتن سگ، مجازات‌هایی تعیین کرده است (ن.ک. وندیداد، فرگرد سیزدهم: ۸۱۵-۸۰۱). در ریگ‌ودا، یمه دو پیام‌برنده دارد که هر دو سگ‌های یمه، چهار چشم، پهن بینی، راه‌راه و قهوه‌ای [هستند]. این دو سگ، پاسدار راه بهشتند و مردگان را وامی‌دارند تا بی آن‌که از راه به در روند، به انجمن پدران که در کنار یمه نشسته‌اند، بپیوندند. [احتمال می‌دهند] سگان دوگانه یمه (=جم) با دو سگ نگهبان «چینودپل» که در اساطیر ایران آمده است، مربوط باشند (دوستخواه، ۱۳۷۱/ج ۲: ۱۰۱۱-۱۰۱۰؛ بهار، ۱۳۹۳: ۴۸۳). در قصص اسلامی هم سگ اصحاب کهف جایگاهی برتر حتی از آدمیان دارد.

### ج) اصطلاحات دهشت‌زا

#### ۱- دو چشم و بیست انگشت

هرچندکه دو چشم و بیست انگشت، کنایه‌ای از آدمی است؛ اما در فرهنگ عامه، تمثیلی است برای ترساندن بچه‌های شرور و بازیگوش. اگر کودکی زیادی غذا

می‌خورد یا قبل از خواب، به دستشویی نمی‌رفت، تهدید می‌شد که «دو چشم و بیست انگشت» او را در دل تاریکی با خود می‌برد؛ جالب این است که ترسی موهوم کودک را فرامی‌گرفت و حتی اگر نیازی به دستشویی هم نبود، به اجبار می‌رفت.

## ۲- دو سر و دو گوش

«دو سر و دو گوش» هم موجود خیالی دیگری بود که در تاریکی دیده می‌شد. خورجینی بر پشت داشت، قوزی بر کمر و گوش‌های بچه را می‌گرفت و می‌کند و با خود می‌برد. کودک نافرمانی که از حرف‌های بزرگان سرپیچی می‌کند و راه بازیگوشی در پیش می‌گیرد و حرف بزرگ‌ترها را آویزه گوش نمی‌کند، گرفتار «دوسر و دو گوش» می‌شود. هیاتی که برای این موجود موهوم در کوتاهی‌قد و شیطنت برای خوشی گفته شده، انگار «هابیت» (Hobbit) است؛ اما دندان‌های نیش‌دار درازشان شبیه به اوروک (orc) است. «ویشنو در آیین هندو [نیز] با چهار دست به تصویر کشیده شده و براهما با پنج دست» (بهنام، ۱۳۹۰: ۵۷-۵۶).

## ۳- مرده پاشو، زنده بگیر

این اصطلاح بر زبان والدین جاری می‌شد تا کودک بهانه آمدن به گورستان را نگیرد. زمانی که شخصی فوت می‌کرد و والدین می‌خواستند برای مراسم تشییع به گورستان بروند، برخی کودکان بهانه آمدن می‌گرفتند و می‌خواستند با والدین خود همراه شوند. والدین عنوان می‌کردند که اگر بیاید، مردگان برمی‌خیزند و او را با خود به جهان زیرین می‌برند و او دیگر، والدینش را نخواهد دید. در اساطیر ملل، جهان زیرین حکومتی خاص خود دارد و زندگان را به آن راهی نیست. در افسانه‌های ملل، حاکم و اهالی جهان زیرین، با دنیای تاریکی و سیاهی در ارتباطند و از روشنی به دور. «اورکوس در اساطیر روم باستان، خدای مرگ بود که مردگان را به دنیای زیرین می‌برد» (بهنام، ۱۳۹۰: ۱۷۸). در اساطیر یونان، اوزیریس، خدای دنیای زیرین و در اساطیر آزتک، میکتلان تکوتلی خدای مرگ بود که برای خدای آزتک، مراسمی با خوردن گوشت آدم هم برگزاری می‌شد (ن.ک. همو: ۲۴۶-۲۴۵).

این نام، با تعریفی که از «خون-آشام» می-کنند، تا حدی تطبیق دارد؛ مرده-ای که از قبر برمی-خیزد تا زندگان را بگیرد و خونشان را بمکد. این باور «در روسیه، لهستان (اوپیرها)، در اروپای مرکزی، در یونان (بروکولوک-ها) و در عربستان (غول‌ها)، رواج دارد» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸: ۱۳۶)؛ اما به نظر می-رسد این اصطلاحی که در برخی از افسانه‌های بومی ایران، رواج دارد، اشاره-ای به خون-آشامان نداشته باشد و تنها اشباحی را مدنظر داشته باشند که زنده-ها را می-ترسانند و این-گونه آنها را می-آزارند. از سویی دیگر، این اصطلاح، ترس از مرگ هم در وجود کودکان و نوجوانان ریشه می-اندازد. همین مساله هم سبب می‌شود الف-ها (Elfes/ Elves) هم به ذهن بیاید. «آنها نماد نیروهای ختونیایی و شبانه-اند و ترس مرگ را خصوصاً در میان نوجوانان برمی-انگیزند» (همو: ۲۳۰).

#### ۴- لکه لو / گوگلک

در گذشته، کولی-ها و چلینگرهایی به جویم رفت-وآمد داشتند. برخی از زنان کولی، به نقش و نگار صورت پیرزنان و پیرمردان دست می-زدند. با تیغی که در زیر چانه آنها می-زدند، شیشه-ای را زیر چانه می-گرفتند و خون صورت را در آن می-ریختند و سپس قسمت تیغ-زده را می-مکیدند تا خون بند بیاید. در گذشته داشتن غبغب از نشانه-های زیبایی و اصالت بود و این کار تیغ زدن به زیر چانه، سبب به وجود آمدن غبغب می-شد. این کولی-ها، این کار را برای خودشان هم انجام داده-بودند و جای این تیغ را با پارچه می-پوشاندند و لک-های ایجاد شده هم رنگ کبود به خود می-گرفت. به این افراد، لکه-لو می-گفتند (لکه: پارچه و لو: صورت). چهره تیره-رنگ با این لک-های روی صورت، ترسناکی فاحشی به این افراد می-داد و همین سبب شده-بود بچه-ها را از این افراد بترسانند.

#### ۳- نتیجه بحث

بچه‌ترسان‌ها، موجوداتی موحش و هراس-انگیز در اذهان اهالی جویم بوده که ساخته و پرداخته افراد از گذشته تاکنون بوده-است. با توجه به تربیت گذشته کودکان، برای

دورساختن آنها از کارهای خطرناک، بازیگوشی و گوش نسپردن به نصایح بزرگان، سعی در ترساندن آنها داشتند. سخن از غولان، جن‌ها، لولوها، دیوان و حیوانات ترسناک تاثیر ژرفی بر ذهن و فکر بشر گذاشته داشته؛ به گونه‌ای که هنوز بسیاری از آنها به وجود این موجودات اذعان دارند. در جویم، به‌عنوان شهری در استان فارس با فرهنگی سنتی و بوم‌گرا، این موجودات بخشی از ذهنیت افراد شده‌است. در این پژوهش سعی بر این گردید ضمن معرفی بچه‌ترسان‌ها و مشابهات آنها با اساطیر و افسانه‌ها و موجودات حاضر در قصه‌های پریان، دلایل بر زبان راندن نام این موجودات هم بیان شود.

نتایج به دست آمده حاکی از این است که بچه‌ترسان‌های زاینده دنیای تاریکی را می‌توان در سه بخش برخاسته از دنیای ترس، حیوانات ترسناک و اصطلاحات دهشت‌زا بررسی کرد. حضور لولوها، ننه‌آل، دوالپا، از مابه‌ترو، شوبرک، بچ‌برک، نسناس، مضرت، ننه‌باد، ننه‌آردی، بابا غرغرو، دادا ملکا، ننه فولاد زره، دیو، خاله غیلک، بابا لنگ دراز، گرگ زادمحمود، دوچش و بیست انگشت، گوش پشمی، دیگ به سر، غیل (=غول)، غیل یه چش، پاکشه حوض و توره، بچه‌ترسان‌هایی هستند که بیشترین کارایی را برای زاییدن ترس و تنبیه کودک در بین اهالی جویم فارس داشته‌اند.

دیگر دستاوردهای پژوهش این است که نام بسیاری از این موجودات هنوز بر زبان اهالی آورده می‌شود؛ مانند غول، دیو، لولو خورخوره، داداملاکا، گرگ، سگ، دو سر و دو گوش. اهالی بر این باورند که این نام‌ها، استعاره و رمزی است و این موجودات اگر به نام واقعی صدا زده شوند، دست به کارهای خطرناک‌تری می‌زنند و خشمگین می‌شوند. بیشترین موجودات اختصاص به انواع غول‌ها دارند و جنسیت بیشتر این بچه‌ترسان‌ها، مادینه است؛ همچون ننه‌آل، ننه‌باد، ننه‌آردی، ننه فولاد زره، دادا ملاکا و لکه‌لو. غالب خویشکاری این موجودات، ترساندن برای خواب

دیر هنگام و گوش نسپردن به نصیحت‌های بزرگان بود. بیشترین شباهت بچه‌ترسان‌ها در جویم با شخصیت‌های اسطوره‌ای ایران باستان، هند و یونان مشاهده گردید. با توجه به ریشه‌یابی و مشابهاات ظاهری و کنشی میان اساطیر، افسانه‌ها و بچه‌ترسان‌ها، می‌توان به خاستگاه مشترک این سازه‌های فرهنگی ادب عامه، بیش از پیش پی‌برد. باور به وجود این موجودات، ادبیات عامه جویم را از نظر افسانه‌پردازی و بودن قصه‌های سنتی، غنی‌تر ساخته‌است. ساختن ترس‌ها و اوهام در ذهن کودک دیروزی گاه به شکل فانتزی امروز خود را نشان داده، گاه به صورتی خاطره‌ای که روان‌گوینده را پریشان می‌سازد و خنده‌ای تلخ بر لب می‌آورد. با پژوهش در ادبیات عامه دیگر شهرها و استان‌ها، می‌توان به صورت تطبیقی این موجودات را بیشتر معرفی کرد.

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- در اوستا از دیوان بیشتری نام برده شده که از زاده شدن زرتشت هراسناک بودند و می‌خواستند او را از بین ببرند: «اهریمن مرگ‌آفرین، سالار دیوان، ایندَر دیو سشورودِیو، نانگ هیثیه‌دیو، توروِی‌دیو، زیریچ‌دیو، دیو خشم‌خونین‌درفش، آکتش‌دیو، زاروَن دیوکشنده پدران، بویتی‌دیو، دریوی‌دیو، دیوی‌دیو، گسوی‌دیو، پیتی‌شه‌دیو و مَرشَوَن دیو‌آساترین دیوان...» (دوستخواه، ۱۳۷۱: ۸۷۴).
- ۲- در جنوب ایران، مادر را با کلمه «ننه» خطاب می‌کنند. شمیسا می‌نویسد: «ننی (Nanai) الهه مادر در منطقه بین‌النهرین است که او را از سواحل مدیترانه تا دجله و فرات و نجد ایران (مثلاً شوش باستان) می‌پرستیدند... هیچ بعید نیست که واژه ننه به معنی مادر و مادر بزرگ همین اسم این مادر ایزد بوده باشد» (شمیسا، ۱۴۰۱: ۲۰۳).

- ۳- نام سیکلوپ به معنای «چشم‌حذقه‌ای» است. این نام نشأت گرفته از ظاهرشان بود که یک چشم در وسط پیشانی آنها وجود داشت (ویلکینسون، ۱۴۰۱: ۱۷).

۴- هر سگی سرشت هشت‌گونه از مردم را دارد: سرشت آثربان، ارتشتار، برزیگر، خنیاگر آواره، دزد، جانور درنده، روسپی و کودک (دوستخواه، ۱۳۷۱: ۸۱۲).

## منابع

-آموزگار، ژاله. (۱۳۷۴). *تاریخ اساطیری ایران*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتاب‌های علوم انسانی دانشگاه‌ها.

-اسماعیل‌پور، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). *اسطوره، بیان نمادین*. تهران: سروش.

-اکبری‌مفاخر، آرش. (۱۳۸۸). *دیوان در متون پهلوی*. مجله مطالعات ایرانی. س ۸، ش ۱۱، صص ۴۱-۵۴.

-انصاری، بهمن. (۱۹۰۹). *صد در نثر و صد در بندهشن*. بی‌جا.

-ایرودز، ریچاردز و آلفونسو اریتز. (۱۳۷۸). *اسطوره‌ها و افسانه‌های سرخ‌پوستان آمریکا*. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: نشر چشمه.

-بایر، یولی. (۱۳۵۴). *آفریقا، افسانه‌های آفرینش*. ترجمه ژا. صدیقی، تهران: مطبوعاتی عطایی.

-بهار، مهرداد. (۱۳۹۳). *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: نشر آگه.

-بتلهایم، برونو. (۱۳۹۲). *افسون افسانه‌ها*. ترجمه اختر شریعت‌زاده. تهران: هرمس.

-پیچ، ریموند. ایان. (۱۳۷۷). *اسطوره‌های اسکاندیناوی*. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.

-پیگوت، ژولیت. (۱۳۷۳). *اساطیر ژاپن*. ترجمه باجلان فرخی. تهران: چاپ گلشن.

-پینسنت، جان. (۱۳۸۰). *اساطیر یونان*. ترجمه باجلان فرخی. تهران: اساطیر.

-تقوی، کرامت‌الله. (۱۳۷۵). *جویم، شهر صالحان*. شیراز: راهگشا.

-\_\_\_\_\_. (۱۳۸۷). *تاریخچه آموزش و پرورش منطقه جویم*. شیراز: انتشارات

امیدواران

-\_\_\_\_\_. (۱۳۸۸). *بررسی تحولات سیاسی اجتماعی منطقه جویم در دوره*

*پهلوی* (پایان‌نامه دانشگاهی)، دانشگاه آزاد اسلامی داراب.

-توب، کارل. (۱۳۷۵). *اسطوره‌های آرتکی و مایایی*. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.

-خدادادزاده، صدیقه و ابوالقاسم رادفر. (۱۴۰۰). *بچه ترسان‌ها در فرهنگ عامه استان هرمزگان*. دو ماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه. س ۹، ش ۳۹. صص ۲۰۷-۱۶۹.

-داوری، علیرضا. (۱۳۹۹). *شرح پیدایش و ماهیت اسطوره در هرمزگان*. فرهنگ، میراث و گردشگری، نسیم بادگیر. ش ۱۱. صص ۲۳-۱۶.

-دوستخواه، جلیل. (۱۳۷۱). *اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان*. تهران: مروارید.

-ذکرگو، امیرحسین. (۱۳۷۷). *اسرار اساطیر هند (خدایان و دایی)*. تهران: انتشارات فکر روز.

-ذوالفقاری، حسن. (۱۳۹۴). *باورهای عامیانه مردم ایران*. تهران: چشمه.

-ژی‌یران، ف؛ ک. لاکوئه و ل. ک. دلاپورت. (۱۳۷۵). *فرهنگ اساطیر آشور*. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: فکر روز.

-ژی‌یران، ف؛ ک. لاکوئه و ل. دلاپورت. (۱۳۷۵). *اساطیر آشور و بابل*. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: فکر روز.

-سجادی، محمدعلی. (۱۳۶۵). *نیاکان سومری ما*. تهران: بنیاد نیشابور.

-شمیسا، سیروس. (۱۴۰۱). *اساطیر و اساطیرواره‌ها*. تهران: هرمس.

-شوالیه، ژان و آلن گبران. (۱۳۸۸). *فرهنگ نمادها*. ترجمه سودابه فضایی. ج ۱، تهران: جیحون.

-\_\_\_\_\_. (۱۳۸۴). *فرهنگ نمادها*. ترجمه سودابه فضایی. ج ۲، تهران: جیحون.

-\_\_\_\_\_. (۱۳۸۸). *فرهنگ نمادها*. ترجمه سودابه فضایی. ج ۳، تهران: جیحون.

-\_\_\_\_\_. (۱۳۸۵). *فرهنگ نمادها*. ترجمه سودابه فضایی. ج ۴، تهران: جیحون.

- \_\_\_\_\_.. (۱۳۸۷). فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایی. ج ۵، تهران: جیحون.
- عقیقی، محمدابراهیم. (۱۳۹۶). راهبردهای علمی نقش عوامل طبیعی در استقرار سکونتگاه‌های شهری و روستایی با استفاده از (GIS مطالعه موردی: بخش جویم لارستان). فصلنامه علمی- پژوهشی نگرش‌های نو در جغرافیای انسانی. سال نهم، شماره سوم. صص ۱۴۴-۱۲۵ (<https://civilica.com/doc/۱۷۴۵۲۹۹/>).
- عیوضی، رشید. (۱۳۵۵). مظاهر شرتازی در فرهنگ ایرانی. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز. شماره ۱۱۹. صص ۲۹۸-۳۳۳.
- فرنیغ دادگی. (۱۳۶۹). بندهشن. ترجمه مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس.
- فره‌وشی، بهرام. (۱۳۸۱). فرهنگ زبان پهلوی. تهران: دانشگاه تهران.
- کتیرایی، محمود. (۱۳۴۸). از خشت تا خشت. تهران: انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- گریمال، پیر. (۱۳۵۶). فرهنگ اساطیر یونان و روم. ترجمه بهمنش. تهران: امیرکبیر.
- لاری، غلامرضا. (۱۴۰۲). یادمانده‌ها از دیار و هم‌دیاران (نگاهی به فولکلور شهرستان‌های جویم و لارستان)، تهران: مانا-نگار.
- لنسلین گرین، راجر. (۱۳۹۲). اساطیر یونان؛ از آغاز آفرینش تا عروج هراکلس. ترجمه عباس آقاجانی. تهران: سروش.
- مختاریان، بهار. (۱۳۸۳). اکوان‌دیو: اکومن یا اکوای‌دیو؟، نامه ایران باستان. س ۴۵-۱۹.
- مظفری، سولماز. (۱۳۸۸). ابلیس‌نامه. شیراز: کوشامهر.
- مک‌کال، هنریتا. (۱۳۷۵). اسطوره‌های بین‌النهرینی، ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.

- مولایی، چنگیز. (۱۳۸۷). «دیو». دانش‌نامه زبان و ادب فارسی. ج ۳؛ زیرنظر اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان فارسی.
- موله، م. (۱۳۷۲). *ایران باستان*. ترجمه ژاله آموزگار. تهران: انتشارات توس.
- نحوی، اکبر و رضا غفوری. (۱۳۹۰). ده دیو از فارسی میانه تا منظومه فرامرزنامه. *مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز*. س ۳، ش ۴، پیاپی ۱۰. صص ۱۸۶-۱۶۷.
- نقیب‌الممالک، محمدعلی. (۱۳۶۰). *امیرارسلان رومی*. تهران: انتشارات شعبانی و حسینی.
- وکیلی، شروین و آزاده دهقانی. (۱۳۹۳). *اسطوره آفرینش بابلی*. تهران: علم.
- ویلیکینسون، فیلیپ. (۱۴۰۱). *دایره‌المعارف مصور افسانه‌ها و اسطوره‌ها*. تهران: سایان.
- هدایت، صادق. (۱۳۳۴). *نیرنگستان*. تهران: بی‌نا.
- هینتس، والتر. (۱۳۷۱). *دنیای گمشده عیلام*. ترجمه فیروز فیروزنیا. تهران: انتشارات علمی.
- هنری‌هوک، ساموئل. (بی‌تا). *اساطیر خاورمیانه*. ترجمه علی‌اصغر بهرامی و فرنگیس مزداپور. تهران: انتشارات روشنفکران.

-Mole, M. (۱۹۶۳) *Culte, Myth et cosmologie dans Liran ancien*, Paris

#### منابع شفاهی

- روح‌انگیز رضاپور. (۷۳ ساله)؛ بازنشسته آموزش و پرورش.
- زننده‌یاد شرف‌نساء شیبانی. (۷۵ ساله)؛ خانه‌دار.
- الله‌مراد حسنی. (۷۳ ساله)؛ بازنشسته آموزش و پرورش.
- لیلا حسنی. (۴۷ ساله)؛ خانه‌دار.
- نازیلا مباحثری. (۴۹ ساله)؛ دبیر آموزش و پرورش.

- مریم مباشری. (۴۸ساله)؛ دبیر آموزش و پرورش.
- سوده مظفری. (۴۶ساله)؛ دبیر آموزش و پرورش.
- بهنوش کامگار. (۴۶ساله)؛ خانه‌دار.
- شهین رضایی. (۴۸ساله)؛ خانه‌دار.